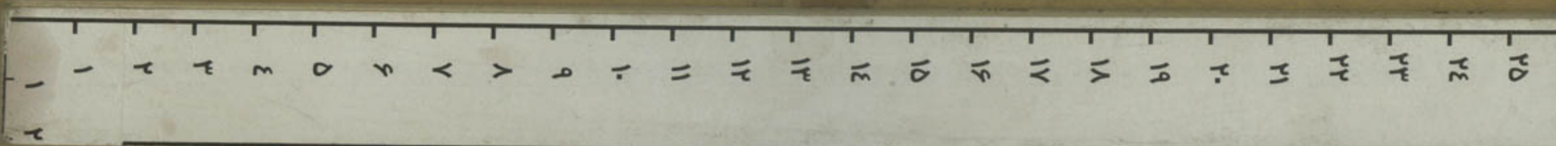

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



لسانه حتی یستقیم جوارحه یعني راست نشود ایمان مردم
تا راست نشود دل وي و راست نشود دل وي تا راست
نشود زبان وي و راست نشود زبان وي تا راست نشود
جوارح وي و راستي جوارح وي و راستي جوارح اینست که
بزیور اداب اراسته شود مادام که جوارح بآداب اراسته نشده
است علامت آنست که باطن او هنوز راست نشده است ولهذا
خواجه عالم علیه السلام شخصي را دید که در نماز با ریش بازی
میکرد فرمود لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعني اگر خشوع
کردي دل وي هر آینه خشوع کردي جوارح وي وخواجه
ابو حفص رحمة الله علیه گفت حسن ادب ظاهر عنوان
ادب باطنست و بزرگان گفتند توحید موجب ایمانست و ایمان
موجب شریعت وشریعت موجب اداب پس هر کرا ادب نیست
هیچ یکي از ایمان وشریعت وتوحید نیست وخواجه جنید قدس
الله روحه گفت ترك ادب سرانجام بحرمان معرفت کشد
زیرا که سستي در ادب برساند بسستي سنن وسستي در
سنن برساند بسستي فرایض وسستي در فرایض برساند
بسلب معرفت وانس بن مالك رضي الله عنه گفت ادب در
عمل نشان قبول عملست وترك ادب موجب رد وي است
هر که ادب را نگاه دارد واصل حضرت عزت جل جلاله شود

هر که ادب را ترک کند هیچ [illegible] مجلس عزت نیابد و بزرکان
کفته اند هر که رسید نرسید مکر برعایت اداب و هر که افتاد نیفتاد
مکر بشومیت ترک ادب تا اکر با علی علیین رسیده باشد بشقوت
یک بی ادبی تا با سفل السافلین فرود افتد و خواجه یحیی معاذ
رحمة الله علیه کفت عارف چون بی ادبی کند هلاک کردد و
خواجه ذوالنون رحمة الله علیه کفت مرید چون بی ادبی کند
از انجا که امده است باز رود و خواجه علی دقاق رحمة الله علیه
کفت ترک ادب موجب راندنست و عبدالله مبارک کفت ادب
در خدمت بهتر است از خدمت و قطب عالمیان مخدوم جهانیان
قدس الله روحه ولوصل الینا فتوحه فرمود یک عقبه همی
بی ادبی است و بی ادب بجای نرسد مومن بنماز صالح کردد و
بحفظ اداب محبوب و مقرب شود حکایت سلطان العارفین
خواجه ابایزید بسطامی قدس الله روحه یاران را کفت شخصی
خود را بزهد و عبادت مشهور کرده است بملاقات وی رویم
و مقام وی دور بود چون بقصد تمام نزدیک او رسیدند
دیدند که او اب دهن جانب قبله انداخت خواجه باز کشت
ملاقات نکرد و کفت این شخص را بادبی ظاهر امین نکردند بمقامات
صدیقان چکونه امین کردند حکایت خواجه سری سقطی قدس الله
روحه شبی بعد فارغ شدن از اوراد پای دراز کرد سوی محراب

اواز

اواز شنید یا سری کذا تجالس الملوک یعنی ای سری چنین با پادشاه
شاهان مجازی توانی نشست پس سوکند خورد که پای دراز
آن بعد شصت سال نشست هرکز پای دراز نکرده در روز
و در شب حکایت خواجه بشر حافی قدس الله سره روحه پای برهنه
کشتی و کفتی زمین بساط پادشاه حقیقی است نعلین پوشیده
چون روم که در بساط پادشاه مجازی چنین نتوان رفت پس
در هر راهی که کذشتی بفرمان حق تعالی هیچ جانوری پیخال نکردی
و خار نیفتادی حکایت وقتی احمد خضر اول پای چپ درون مسجد
نهاد کفارت آن صد غلام ازاد کرد حکایت سفیان ثوری رحمة
الله علیه درون مسجد اول پای چپ نهاد از غیب اواز شنید
که یا ثور چون بیرون آمد هر که او را می دید سفیان ثوری میکفت
و پیش از ان سفیان زاهد میکفتند و همچنین بسیار ایات کلام
مجید در شان اداب وارد شده یکی از ان این آیه است که لَا
تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ یعنی پیش مکنید بپیش رسول
خدای عز وجل دوم این ایه است که لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ
صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ
أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ یعنی بلند مکنید اواز هاء خود را بالاء
اواز پیغامبر و درشت مخوانید او را همچون درشت خواندن
بعضی شما مر بعضی را که ناچیز شود عملهاء شما سوم ایه اینست

انَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ
امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰى يعني بدرستي انكسانيك نرم ميكنند
اوازهاء خود را نزديك پيغامبر خدا تعالى ايشانند كه اختيار
كرد خداي تعالى دلهاء ايشانرا براي تقوى چهارم اية اينت
اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ يعني بدرستي
انكسانيك اواز ميدهند ترا اي محمد از پس حجرهاء مشتري
ايشان عقل ندارند واكر صبر كردندي تا انك تو خود بيرون
بيامدي سوي ايشان هرايينه بهتر بودي ايشانرا پس
بنكر كه حق تعالى در اية اول ودوم از بي ادبي نهي كرد با تو
بيغ بنلجيز شدن عمل وادب اموخت ودر اية سيوم
مؤدبانرا مدح كرد بتقوي ودر اية چهارم بي ادبانرا نكوهيد
بنفي عقل پس ازين ايات وازان حكايات ومقالات بتحقيق
معلوم شد كه طالب صادق را از رعايت اداب چاره نيست
چون افتاب روشن وماهتاب مبرهن است كه اين وظيفه
اهل طريقت است ولهذا كفتند اَلتَّصَوُّفُ كُلُّهُ اَدَبٌ ونيز
كفتند اَلتَّصَوُّفُ كُلُّهُ حُسْنُ الْخُلُقِ وطريقت حاصل نشود
جز بارادت وبيعت با شيخ وفيض از وي كيرد كه جمله مشايخ
وعلماء راسخين اتفاق كردند كه هيچ كس بحق وحقيقت نرسيد

بي وسيلت پيرمريد ارك در شريعت استاد ودر طريقت پير
شرطست اكر كسي صايم الدهر وقايم الليل باشد وجميع عالم
التفاسير والاحاديث والفقه است امام دين بغير طريقت نشده
او اهل طريقت نباشد ولهذا مجتهدان شريعت با مشايخ
طريقت بيعت كردند ومريد شدند چنانك امام اعظم رضي الله
عنه با امام علي رضا بيعت كردند وازوي خرقه ارادت پوشيد
وامام شافعي با شيخ هبيره بصري وامام محمد با خواجه داود
طائي وقاضي ابو يوسف با حاتم اصم رضي الله عنهم بيعت كردند
وخرقه ارادت پوشيدند وبعلم خود بسنده نكردند اكرچه
در علم از همه فوقيت داشتند زيراكه درين راه سند
مسلسل معنعن متصل بحضرت رسالت عليه السلام شرطست
كه حق تعالى فرمود يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وابتغوا اليه
الوسيلة يعني اي انكسانيك ايمان اورده ايد بترسيد از
خداي وبطلبيد براي رسيدن بحضرت وي وسيلت را
وان پيغامبر است واز پس وي نايبان وي پس يكديكر تا امروز
چنانك مرويست كه پيغامبر عليه السلام پرسيد از معاذ
بن جبل كه تمام شب چه ميكني كفت ربع شب درود توميكويم
باقي بعبادة خداي تعالى باشم پيغامبر كفت تا تواني درود
زيادت كن بعد چند كاهي همين سخن برسيد معاذ كفت

بي وسيلت

تانیم شب درود تو میکویم پیغامبر کفت تا توانی درود زیادت
میکن بار دیکر همین سوال کرد معاذ کفت سه ربع شب درود
میکویم کفت اصبت فالزم یعنی رسیدی پس لازم کیر همین
را و نیز مرویست که ابی بن کعب رضی الله عنه کفت یا رسول
الله میخواهم که بسیار کویم درود بر تو پس چند کویم کفت
انچه توانی کفتم ربع ورد درود کویم کفت انچ توانی اکر زیادت
کنی بهتر باشد ترا کفتم نصف ورد درود کویم کفت انچ
توانی اکر زیادت کنی بهتر باشد ترا کفتم دو ثلث ورد درود
کویم کفت انچ توانی اکر زیادت کنی بهتر باشد ترا کفتم تمام
ورد درود کویم کفت اکر چنین کنی کفایت شود مهمات تو
و کفارت کردد کناهان تو پس ترا چه کمان رود که کار خدای
عز وجل بهتر یا درود مصطفی علیه علیه السلام که او آن میفرمایت
اما ادمیان دانستند که بخودی خود راه روند و بمنزل
رسند ولیکن رسول علیه السلام دانست که ایشان بخودی
خود راه نتوانند رفت و بمنزل نتوانند رسید اما اکر من
وسیلت باشم عنقریب بمنزل رسند و مرویست که شیخ
مجد الدین بغدادی قدس الله روحه فرمود که در واقعه حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم را دیدم پرسیدم ما تقول فی حق
ابن سینا قال علیه السلام هو رجل اراد ان یصل الی الله بلا

المرید وسیلة الی الله تعالی
والی کل فضیلة فاتقوا الله وابتغوا
الیه الوسیلة

واسطی

واسطی فحجبته بیدی هکذا فسقط فی النار یعنی چه میکوئی
در حق پسر سینا یعنی ابو علی پیغامبر علیه السلام کفت او
مردی بوده است که خواست تا برسد بحضرت خدای تعالی بی
واسطه من پس محجوب کردم من او را بدست خود همچنین
پس افتاد او در اتش پس ثابت شد که پیغامبر علیه السلام وسیلت
است و چون پیغامبر علیه السلام از جهان سفر کرد نایبان
خود را بعالم کذاشت که ان کروه مشایخ اند و فرمود الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته یعنی شیخ میان مریدان خود همچون
پیغامبر است در امت خود پس شیخ نیز وسیلت است
چنانک حکایت کنند که خواجه ابا یزید قدس الله روحه خواست
تا بر دجله بکذرد مریدی کفت من نیز موافقت کنم خواجه او را
فرمود تو یا بایزید یا بایزید بکو و خود یا معبود میکفت پای بر
روی آب نهادند میکذشتند مرید را شیطان وسوسه کرد
او نیز یا معبود کفت تا سینه غرق شد فریاد بر آورد خواجه
کفت تو همان بکو یا بایزید یا بایزید چون از دجله کذشتند مرید
پرسید مومن چون نام حق کوید غرق شود و نام خلق کوید نجات
یابد خواجه فرمود ای نادان نخست بخدای نتوان رسید تا
اول به بندکان وی نرسند که در حقیقت و مجاز مراتب است
نبینی چون یکی خواهد که بر پادشاه رود اول حجاب و ارکان دولت

اورا ملاقات میکند انکاه بوسیلت ایشان بپادشاه ترجمه
میتواند و ممکن نیست که خواهد بحضرت مالک الملوک پی جز اورا
شرطست که وسیلت طلبد چنانکه حق تعالی امر کرده وابتغوا الیه
الوسیلة وهذا مشایخ فرموده اند که پیغامبر علیه السلام شیخ
را حاجب ودربان شناسد که جز باجازت پیغامبر حاجب ودربان
در نمی کشاید وبی شفاعت ومعاونت حاجب سلطان روی
بکسی ننماید وهیچ کار نمی کند وسری سقطی قدس الله روحه
کفت لَوْلَا الْمُرَبِّي مَا عَرَفْتُ رَبِّي یعنی اگر نبودی تربیت کننده
که شیخ است نشناختمی پروردکار خودرا وپیغامبر علیه السلام
فرمود لایساوی دینکم حصاة لو بقیتم بغیر شیخ یعنی برابر
نشود دین شما باسنگ ریزه اگر بمانید بی شیخ ومرویست
که مَنْ لَا شَیْخَ لَهُ فَالشَّیْطَانُ شَیْخُهُ یعنی هرکرا شیخ نیست
پس شیطان شیخ اوست اما فیض وفایده از شیخ نتوان
کرفت ومقصود حاصل نشود جز بمحبت وتقرر در دل شیخ
که حق تعالی همواره بدلهاء دوستان خود که انبیاء ومشایخ اند
فیض وانوار رحمت می رساند وان بواسطه ایشان بمریدان
محبوب ومقبول میرسد ومحبت وتقرر در دل شیخ جز
باداء حقوق وی وحسن اخلاق واداب حاصل نشود که
مَنْ ضَیَّعَ الرَّبَّ الْأَدْنَی لَمْ یَصِلْ إِلَی الرَّبِّ الْأَعْلَی یعنی هرکه ضایع

کند

کند حقوق تربیت کننده ادنی که شیخ است واصل نشود
بحضرت پروردکار وحسن اخلاق واداب طریق استجماع
...
حضرت دوست میدارد فرزندی راکه مودب باشد وان
فرزندی که بی ادب بود نهایت باوی بعداوت انجامد
پس واجبست برطالب صادق راکه مرید شیخ شود حقوق
واداب باوی رعایت نماید تازود بمقصود رسد بنابرین
قصیده مرضیه بنده کناهکار امیدوار رحمت حضرت
غفاری محمد بن اسحاق بن حسین بوروادی الدعو
تاج توجه الله بتاج السعادة وزینه بلباس العنایة
کرد در سلک بندکان وحلقه مریدان بندکی شیخ العرب و
العجم مرشد بنی وبنات ادم سلطان المرشدین برهان
الموصلین غوث الاعظم قطب العالم صدر صدور جهانیان
مخدوم مخادیم عالمیان خلاصه آل طه ویاسین شیخ صدر
الحق والشرع والدین ابو الفضل محمد بن احمد بن حسین
الحسینی البخاری المعروف بسید راجو قدس الله روحه
واوصل الینا فتوحه آداب واخلاق اهل طریقت را
بجهت اعانت اخوان بحکم امر حضرت رحمان که
وتعاونوا علی البر والتقوی وتحریض سید جیت مخدوم

ومخدوم زاده برخاده ثمرة شجرة العطبية قرة عين
النبوية قطب الزمان شيخ برهان الحق والحقيقة والشرع
والدين ابن ناصر الاسلام والمسلمين شيخ محمود بن قطب
اقطاب العالم شيخ جلال الحق والحقيقة والشرع والدين
الحسيني البخاري از تصنيفات متقدمان و تاليفات متاخران
التقاط كرده وبجد وجهد بدلايل وشواهد با نقل ارتباط
داده وآداب برهاني نام نهاده وليكن چون با طالت
انجاميده وبعضي طالبان را استفادت متعسر گشته
بضرورت بر وفق سنت حضرت صمدي كه يريد الله
بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وبر طبق اشارت احمدي
كه يسروا ولا تعسروا جد ادبي را كه طالبان را فرض
الوقت است از آن مجموعه با فوايد ديگر منقول ومسموع
درين مختصر بعبارت فارسي موجز آورده بعضي دلايل
وشواهد را ترك داده تا جمع طالبان بسهولت تمام
زود بمقصود رسند وبر وفق عدد جوارح وايام
بر هفت باب اتمام نموده وزبدة المريدين في آداب
السالكين نام نهاده پس چون ديد كه معتقدترين طالبان
اين جاده ومحب ترين معتقدان اين خانواده ومحبوب
ومقبول ترين مريدان حضرت قطب زمان خان اعظم

خاقان

خاقان معظم قرة عين مملكت بازوي دين ودولت ناصر
الملك والملت فارس ميدان فراست قطب فلك كياست
محقق علوم نقلي مدقق فهوم عقلي مبدع لطايف شعري
مخترع ظرايف نثري راسخ شريعت نبوي ماهر طريقت
مصطفوي محب العلماء معتقد الصلحاء محبوب السادات
مرغوب اهل السعادات كريم الحسب شريف النسب
كه نسبت نسبش بسلطان پيوسته واسوت حسبش
برهان يافته ابن السلطان بن السلطان خطابش
ميمون محمود خان ابن محمد شاه بن مظفر شاه لا زال
مسعودا وكاسمه محمودا ابوده اليق والنسب آن
نموده كه اين عروس مجموعه بر منصه حضرت محمودیش
جلوه يابد وبجمال حبيب ان نظر مسعوديش تمتع گيرد
لاجرم بجهت صله رحم طريقت ورعايت حق اخوة
ديني كه بهتر است از طيني هديه رسانيد واز مفيد
ازين ومستفيد برين دعاء خير خاتمت التماس كرده

باب اول در بيان آداب مريد شدن

وتوبه كردن ووظايف وآداب واخلاق مريد بعد توبه
بدانك ارادت تخم جمله سعادتها است وآن پرتو
انوار صفت مريدي حق تعالي است نه از صفات انساني
تا حق تعالي بصفت مريدي خود بروح بنده تجلي نكند عكس

نور ارادت او در دل بنده پیدا شدن باید مرید نشود پس
چون این تخم سعادت در زمین دل بنده ببخشش الهی
بیفتد باید که آن مهمان غیبی را ضایع نگذارد فی الحال
طلب شیخ حقانی کند و مرید شود پس چون خواهد که
مرید شدن برود باید که اول غسل کند بر نیت اسلام
معنوی و توحید حقیقی یعنی هرچه جز خدای است
عز و جل خود را از آن پاک میکنم و دوگانه بگزارد و سجده
عبودیت حقیقی کند بعده نیت ارادت شیخ دو رکعت
دیگر بگزارد و بحضور و نیاز بحضرت بی نیاز پناه جوید
و بگوید الهی ظاهر خود را بدین قدر که مقدور من بود
بتوفیق و عنایت تو پاک کردم اکنون باطن مرا که دست
من بدان نمی رسد بکرم خود از برکت نظر پاک این شیخ
از غیر خود پاک گردان و استقامت بر راه دین روزی
کن این را انابت یعنی بیاری دل گویند بعده از خانه
خود مخصوص بنیت پیوند بحضرت شیخ احرام بندد
و بامیدان شیخ شوه برود تا او آداب پیوند بیاموزد
پس پیوند کند دست بدست شیخ دهد و توبه و استغفار
کند چنانکه گفته آید در دل بگذارد مهر عهدی و نصیحتی
که شیخ بفرماید بدل قبول کند و بگوش جان بشنود و دو
رکعت شکرانه ارادت بگزارد و چون شیخ طاقیه پوشاند

دست

دست خود برساند که اول طاقیه از دست پیر پوشیدن
سنت است و دو رکعت شکرانه خرقه نیز بگزارد و آنچه
تواند شکرانه پیش پیر نهد و با اصحاب مجلس و خادم
مصافحه کند پس جمیع حقوق شیخ و آداب و اخلاق
جمیع احوال چنانک گفته آید برعایت نماید پس بدانک
تمام بیعت بسه چیز است یکی اقرار کردن با شیخ دوم
قصر یا حلق سوم خرقه معنی طاقیه و یا دستار و یا پیراهن
و یا ردا پس بیعت درست نباشد تا پیر مقراض بر سر مرید
نراند و معنی مقراض راندن اینست که او نیت میکند
که خدای تعالی کوتاه کناد از دل مرید امیدهای دنیاوی
و اگر خواهد که محلوق شود اجازت از زن بستاند و اگر
زن نباشد اذن از مادر بستاند و وقت محلوق شدن
این نیت کند که محلهاء شیطان را قلع میکنم که در حدیث
است ان الشیطان تحت کل شعرة یعنی بدرستی شیطان
زیر هر موی است و پیغامبر علیه السلام چون این آیة
خواند که محلقین رؤسکم خواست تا محلوق شود فرمان
شد که پیش نور خود محلوق شو جبرئیل علیه السلام استره
از بهشت آورد و حلق کرد دوازده لکه سیزده هزار
سیصد سی دو موی از سر مبارک پیغامبر صلی الله علیه

شانخان طبقات اتفاق کرده‌اند که چون یکی صحبت بزرگی و یا صاحب ولایتی اختیار کند حرکات او را اعتبار نماید قولاً و فعلاً ظاهراً و باطناً متابع کرد و این مرید و شیخ او را امداد گویند و شیخ خوانند و بعضی گفتند مرید کسی را گویند که او را الشیخ یا صاحب ولایتی یا عارف یا عالمی مقراض بدست خود رانده و قبول کند من معرفة المریدین

وسلم فرود آمد و نابینا میشد برسیدند موی چه میشود
جبرئیل علیه السلام گفت حوران را فرمان شده است که
برای تعویذ خود بستانند و پوشانیدن پیر خرقه مرید را
نشان تسلیم ودر آمدن است در حکم شیخ وآن در آمدن
است در حکم رسول خدای و حکم خدای واحیاء سنت بیعت
رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه صحابه رضی الله عنهم
کردند واین آیة فرود آمد کہ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا
يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستی آنکسانیکه بیعت میکنند
با تو ای محمد بیعت نمیکنند مگر با خدا تعالی که ید خدای
بالاء دستهاء ایشانست پس هر کہ بشکند این عهد
بیعت را شکسته باشد برای نفس خود یعنی زیان آن
هم ورا باشد نه ترا و هر کہ وفا کند بدین عهد سرانجام
بدهم ورا بزدی بزرگ و نیز در آیتی دیگر فرمود لَقَدْ رَضِيَ
اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ یعنی هر اینه بدرستی
خشنود مند خدا تعالی از مومنان چون بیعت کردند
با تو ای محمد پس بدانکه اصل تصوف و مقراض بعضی
گفته اند کہ سنت مهتر شیث علیه السلام و بعضی گفتند کہ

سنت

سنت ابراهیم خلیل الله است علیه السلام و بعضی گفتند
از پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و بعضی گفتند از امیر
المومنین علی است رضی الله عنه و محققان گفتند کہ
خرقه دادن از حضرت الوهیت است و مقراض راندن
از جبرئیل علیه السلام است زیرا که شیث را علیه السلام
مقراض راندن جبرئیل علیه السلام تلقین کرد و مهتر آدم
را حضرت الوهیت خرقه داد ولهذا مهتر ادم را صفی گویند
کہ در عالم علوی مذهب تصوف قبول کرد و پیغامبر صلی
الله علیه وسلم در شب معراج بعد ان باز گشتن از مقام
قاب قوسین در بهشت از دست جبرئیل علیه السلام
بفرمان حق تعالی خرقه پوشید و بروایتی ان ید قدرت
و گفت هر کہ جواب این خرقه گوید اورا بدهی پس چون باز
گشت یاران را گفت من خرقه یافتم و مرا فرمانست کہ یک سخن
از شما بپرسم هر کہ آنرا بگوید آن خرقه اورا پوشانم پس هر یکی را
گفت اگر این خرقه ترا دهم چه کنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت صدق ورزم عمر رضی الله عنه گفت عدل کنم عثمان رضی
الله عنه گفت انفاق و سخاوت ورزم پس پیغامبر علیه السلام گفت
این آن سخن نیست پس علی رضی الله عنه گفت عیب بندگان
خدا تعالی بپوشم پیغامبر علیه السلام گفت همین سخن بود

وآنکه خرقه اول بپوشانید بحکمت بود و سر داران خرقه این بود که
حق تعالی خواست تا نعمتی از جهانی بامت پیغامبر علیه السلام
بفرستد و بتشریف مشرف کرداند اما چون سنت الهی چنین
جاریست که هیچ چیز از اشیا غیبی درین جهان ظاهر نشود
بجز واسطه صورتی عینی لاجرم ان نعمت را در خرقه تعبیه
کرده با پیغامبر علیه السلام بفرستاد تا ان اعلام امتی ظاهر باشد
بمثال انک چون پادشاه یکی را نوازد و یا بولایتی بفرستد خلعتی
مناسب حال او را بپوشاند تا همه را اعلام باشد پس ان نعمت
بخرقه از پیغامبر صلی الله علیه وسلم بامیر المومنین علی رضی الله
عنه رسید و ازو بمشایخ طبقات معنعن تا امروز پس بدانک
ان کلاه که پیغامبر امیر المومنین علی را رضی الله عنه پوشانید
کلاهی لاطیه بود یعنی سر جفتسیده بی تکمه پس جمله مشایخ همان
لاطیه را اختیار کردند اما چشتیان ناشره را یعنی از سر مرتفع برای
بلند شدن کار مریدان را تکمه و چهار ترک بمنزله با دوخت شیرازه
برین معنی که تکمه بمنزله هاهواست یعنی خدای عز وجل و چهار
ترک بمنزله چهار یار پیغامبر و رزه بمنزله پیغامبر صلی الله علیه
وسلم که هر چهار برکرفته است و بعضی کفتند چهار ترک اشارت
بترک چهار چیز است هوی نفس و دنیا و عقبی و خود و بعضی
کفتند ترک چهار طبیعت خاک آب باد آتش یعنی از صفت کُشتی

بیرون

بیرون آید و دوخت شیرازه اشارت بچهار خانه است یکی خانه ایثار
است دوم خانه محبت و توکل است سیوم خانه عشق و
اشتیاق است چهارم خانه رضا و موافقت اما هفت ترک
اشارت بترک متاع دنیا که آن هفت چیز است که درین
ایه ذکر شده است قوله تعالی زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ
النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا
یعنی ترک دوستی زنان و پسران و زر و نقره و اسپان و چهار
پایان و زراعت که این متاع دنیاست و هشت ترک اشارت
بترک دوستی این هشت چیز است که درین ایه ذکر شده
است قوله تعالی قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَ
أَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ
جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ یعنی ای محمد بکو
اکر هستند پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنان
شما و قرابتان شما و مالها و بازرکانی و خانها محبوبتر
بشما از خدای و رسول خدای از مجاهده کردن در راه خدای
پس منتظر باشید تا بیاید امر خدای پس هر که خرقه بپوشد
باید که درو این جمله معانی باشد تا خرقه بحق پوشیده بود

اما این در حق مریدان رسیده است نه نو سالکان ولیکن باید که
ایشان نیز بدان نیت و همت بوشند که بدین معانی برسند

پس بدانک وظایف مرید در اول اینست که چون قدم در
راه ارادت و طلب نهاد باید که بکلی از سر خود برخیزد و خود
را فدای راه خدای کند و بصدق کوید وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى
اللَّهِ یعنی می سپارم کار خود را بخدای تعالی و توبه نصوح
کند از جملکی مخالفات شریعت که اول مرتبه سالک توبه است
تا توبه صحیح نشود هیچ کار او صحیح نشود و دل از حب
دنیا بکلی بشوید و جمله تعلقات سببی و نسبی از دل دور
کند باحسن الوجه تا خاطر بدان میل نکند و توبه بر سه قسم
است اصح و صحیح و فاسد اصح توبه نصوح است و علامت
آن اینست که آن معصیت یاد نیاید و لذت آن نیز در دل
نماند و صحیح آنست که کناه کند و فی الحال توبه کند بصدق
و فاسد آنست که بزبان توبه کند و لذت معصیت در خاطر
وی باشد و علامت استقامت توبه آنست که ترک کند
صحبت یاران که در حالت فسق و فجور بودند و در مکانی
که فسق کرده بود زیراک پیغامبر علیه السلام فرمود الصحبة
تؤثر و در حدیث دیکر فرمود المرء علی دین خلیله یعنی
مردم بر دین دوست خود است و نیز دلیل استقامت توبه

اینست

اینست که آن مصاحبان او را حرمت نمایند بدان معصیت
زیرا که تایب چون دل خود را بکلی از معصیت باز دارد و صاف
کرداند هیچکس او را بدان معصیت یاد هم نکند اما اکر
میلی باشد هر اینه او را طلب کنند و نیز علامت درستی
استغفار اینست که اول معنی آن بداند که استغفار پوشش
خواستن است و پوشش کسی را حاجت شود که برهنه
شود و بنده در پردهاء رحمت مولی جل جلاله بود چون
کناه کبیره کند پوششها دریده شود و برهنه کردد
پس باید که از مولی عز و جل و از اهل ملکوت شرم دارد
مناجات کند که یا کریم یا ستار مرا بپوش پس اکر بوقت استغفار
در دل خویش چندان شرم کناه یابد که اکر کسی در میان محتشمان
برهنه شود و پوشش خواهد علامت درستی استغفار بود
و اکر بزبان استغفر الله میکوید و معانی آن نداند و شرم کناه
نباشد دلیل آنست که او در مستی غفلت بزبان سخنی میکوید
و دل را از آن خبر نیست و سخن بی خبران و مستان را قیمتی
نبود و پیغامبر علیه السلام فرمود المستغفر باللسان والمصر
علی الذنوب کالمستهزئ بربه یعنی کسی که بزبان بکوید
استغفر الله و بدل بر کناه باشد او چنانستی که افسوس کننده
است بر پروردکار خود را و هر که آب روی خود عند الله نبرد

هرگز آب رویی او در دنیا و آخرت نریزند یعنی هرك هتك حرمت
حضرت عزت جل جلاله نکند او را نیز در هر دو جهان فضیحت
نکند پس اگر در دل میل شود بر چیزی که خلاف شرع است در
حال فکر کند که جمله نهانها خدایتعالی را اشکار است خدا
چگونه کنم اینچنین کسی در دنیا و آخرت عزیز باشد و علامت
خیریت عاقبت آنست که هر روز یك وقتی برای معصیت بگرید
و هرکرا گناه در سر باشد او توبه نیز باید که اشکارا کند و هرکرا
گناه در سر باشد او نیز توبه در سر کند و اگر پیر توبه کند محبوب
حق گردد و اگر جوان توبه کند محبوب تر شود اما کسی که تا آخر
وقت توبه نکند شومی آن در وقت مردن کلمه توحید بر
زبان او نرود بی ایمان بمیرد نعوذ بالله منها و توبه بر سه
قسم است حال و ماضی و مستقبل توبه ماضی آنست که بالیقین
پشیمان شود از معصیتی که کرده است و توبه حال آنست که
خصمان را خشنود کند پس اگر از یکی ده درم غصب کرده است
توبه آنست که او را خشنود گرداند و اگر کسی را غیبت و
نمیمت و بد گفته است از وی بحلی خواهد و اگر مرده است او را
مقداری که بد گفته است نیك گوید و دعا کند و اگر کسی را
کشته است و او وارثی ندارد برده آزاد کند و اگر با منکوحه
دیگری و یا با مملوکه دیگری زنا کرده است بخدای گریزد

اما بود نرود و معذرت نخواهد و اگر شارب خمر توبه کند بشتها
لطیف و ابهاء خنك بخلق خدای دهد و توبه مستقبل آنست
بجزم و عزم نیت کند که بعد ازین بهیچ وجه بدان معصیت
باز نگردد و بنده در آنك گناه می کند روی جانب معصیت
باشد و قفا بجانب حق و آن زمان که توبه کند باید که قفا جانب
معصیت کند روی بجانب حق پس باید که تایب را در طاعت
ذوق تمام باشد چنانك در معصیت بوده و اما انك بعد توبه
بمعصیت باز گردد از آنست که در طاعت ذوق چنانك در
معصیت بوده نمی باشد و باید که نفس را بشناسد که او را
دو صفت است یکی حرص و رغبت در شهوات دوم کاهلی
و سر باز زدن از طاعت پس او را در مجاهدات و ریاضات
بدارد تا از مالوفات خود دور شود و بر چیزی که خلاف
هوی اوست و در دین پسندیده آرد و از شهوات منع
کند و بکثرة اوراد و روزه و نوافل صلوات و بشیمانی
بر مخالفات تزکیت دهد نفس را و عادات قبیحه را بمکارم
اخلاق و محاسن اداب بدل گرداند و جهد کند تا خواب به
بیداری و سیری بگرسنگی بدل شود تا از جمله تایبان که
محبوبان حق اند گردد قال الله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ
وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی بدرستی خدای تعالی دوست دارد

تبیان توبه کنند کان او پیغامبر علیه السلام کفت التایب
حبیب الله یعنی تایب دوست خدایست عز وجل حق تعالی
در دنیا ظلمات نفسی را بانوار معارف وطاعات ودر اخرت
کناهان را بحسنات بدل کرداند که حقیقت توبه از بنده
و قبول توبه از حق تعالی بینت وپیغامبر علیه السلام
فرمود من تاب تاب الله علیه یعنی هر که توبه کند توبه کند
خدای بروی یعنی قبول کند توبه او را وبدانك تایب با متقی
برابر است متقی ان کویند که مثلا در همه عمر خویش شرب
خمر نکرده باشد یا معصیتی نیاورده وتایب آنست که
کرده باشد وانابت اورده است هر دو برابر باشند بحکم
این حدیث که التایب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی تایب
از کناه همچون کسی است که هیچ کناه نباشد مر او را پس
چون بصدق توبه کرد هیچ خلاف شرع نکند دروغ نکوید
که تاریکی ایمانست که ایمان صدق است ودروغ ضد آن
وغیبت نکند که ان از زنا بدترست وفحش نکوید وهمچنین
هرچه ناپسندیده است نکوید ونکند وباید که با نفس
خود هر روزی بلك هر زمانی محاسبه کند که بروی چه
عمل است کردنی وناکردنی وچه کرد وچه نکرد وتحقیق بداند
که حق تعالی ذره ذره را حساب خواهد کرد وهیچ ذره را

فرو کذاشت

فرو کذاشت نخواهد کرد وباید که بر اعتقاد اهل سنت وجماعت
باشد واز بدعت دور ماند وباید که علم حاصل کند بقدر ضرورت
که تا از عهده فرایض از نماز وروزه وفرایض دیکر بیرون تواند
شد ودر طلب زیادت نکوشد مکر وقتی که بکمال مقصود رسد
وپیشوایی خواهد وبر مذهب ایمه سلف کار کند ونماز را بمشتاق
وار با جماعت بکزارد نه کاهل وار که آن خصلت منافقانست و
پرهیزکار وترسناك باشد ودر لقمه ولباس احتیاط کند وبعزایم
کار کند وکرد رخصتها نکردد ودر طهارت ونظافت بقدر وسع
وطاقت بکوشد ودر هرچه شك شود جنان کند که ان شك برخیزد
ودر جمیع امور دین از نماز وروزه وافعال دیکر انچ اولی وافضل
واحوط باشد بران کار کند وبرشد این امور بقانون شرع صبر کند
وپیوسته نفس را در مجاهده دارد وتا تواند مست نکزارد
وخوش آمد ومراد او ندهد ومراد انه دلیر باشد تا مکرهای نفس
وخلق وشیطان را دفع تواند کرد ودر جمیع احوال وافعال واقوال
ونیات صادق باشد هرچه کند از بهر خدای تعالی کند ونظر
از خلق بکلی منقطع کرداند وبنام وننك ومدح وذم رد وقبول
خلق التفات نکند وبدوستی ودشمنان یکی خلق خوش وناخوش
نشود ولا ابالی وار خود را در اندازد وهیچ عاقبت اندیشی
نکند واز سر جان نترسد اما بایی هیچ نوع بی شرعی نکند

حکی ان فقیرا کان فی قافلة وکان بیده
زمام الناقة فینزل قبل ترکها
ویضع هنا کثیرا دائما فی ذلك
الفقیر بیاض فاذا افرغ من حفر
بیشرع فی الثانی ویلاد الاول
تراب الثانی وهکذا کان یشتغل
فسئل عن ذلك فقال اشتغل
نفسی بشغل لئلا تشتغلنی
تشغلها ه

در تصرف عقل حرکات خود را مضبوط دارد تا هیچ حرکتی خلاف
شریعت و طریقت نکند و در هیچ مقام نیاز از دست نگذارد اگر
در مقام نیاز افتد و باید که جمله مکارم اخلاق را پیشه خود سازد
و در جمیع احوال و اقوال مودب باشد و راه فراخی سخن بسته
دارد انچ گوید بر حق گوید و بظاهر و باطن استغفار کند و بذل
و سخاورزد که بخل قیدی عظیم است و حجابی بزرگ بعضی
مقامات پیش ابی که دنیا و اخرت را بذل باید کرد بلک از سر جان
بابیخواست و جوانمردی کند چنانک حق کسی بگذارد بقدر
وسع و امکان و حق خود را از هیچ کس طمع ندارد و حلم
و تواضع ورزد و شفقت و تحمل کند و موافقت و احسان
و مدارات نماید و خدمت و الفت و بشاشت پیش گیرد و
کرم و مروت پیدا آرد و بدیهاء دیگران و نیکیهاء خود را فراموش
و ان برادر مسلمان عفو کند و با همه وفا کند و دعا و ثنا
گوید و در حق خلق کان نیکو کند و نفس خود را اصغر گرداند
و عزت و کرامی دهد دیگران را و بزرگی دهد بزرگان او رحمت
کند خرد کان را و نیکویی خود را که در حق دیگران کرده است
اندک داند اگرچه بسیار باشد و نیکویی دیگران که در حق او
کرده اند بسیار داند اگرچه اندک باشد و کمترین اخلاق
اینست که جفا و بار خلق را تحمل کند و مکافات را ترک کند و

بر ظالم

نازا فتد باید که خود
را بتکلف در مقام

بر ظالم رحم کند و در عوض ظلم او را دعا خیر گوید زیرا که
حق تعالی فرمود وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ
فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ یعنی جزاء بدی بدی است مثل ان پس هر که عفو
کند و اصلاح گیرد اجر او بر ذمه کرم خدا ایست عز و جل پس
بنگر که حق تعالی جزاء بدی را هم بنام بدی یاد کرد و بعفو کردن
اجر او بر ذمه کرم حمایت خود بر گرفت تا عاقلان را اشارت
باشد بعفو کردن پس هر جا که مخیر باشد باید که مکافات نطلبد
تا اجر بر ذمه کرم باری تعالی باشد اما جایی که شرع امر کرده است
که غضب کند یا قتل حکم شرع بجای آرد که غضب لله نیز از
جمله مکارم اخلاقست پس بدانکه اخلاق صوفیان که مریدان را
از ان چاره نیست اینست که ذکر کرده شد نه انکه نادان و متشبهان
این قوم گویند و کنند که بی ادبی را اخلاص و کار باطل و سخن
نا صواب را شطح و گفتار مذموم را طیبت و امرد بازی را
نظر بصنع خدای و رجوع بدنیا را وصول و با خلق بی ادب
زیستن را مردانگی و صولت و بخل را دانایی و سفاهت و تیز
زبانی را خلق نام نهند اینچنین افعال و اقوال و اخلاق صوفیه
نیست کار ایشان همه ادب و خلق است بلک از ان شیطانانست
و سخن کلی اینست که دایم الاحوال حق را حاضر و ناظر
داند تا هیچ حرکتی خارجه در وجود نیاید هو المیسر والمعین

باب دوم در بیان حقوق شیخ وآداب مرید

بدانک مرید تا حقوق شیخ وآداب مرا و ویرا رعایت نکند مقصود
حاصل نشود وبحق واصل نگردد چنانک در باب سابق بیان
کرده شد پس بدانک آن آداب وحقوق که حق تعالی صحابه
را بیاموخت تا با پیغامبر علیه السلام رعایت نمایند از جمله
بر مریدان واجبست که با شیخ خود رعایت کنند بحکم این
حدیث که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الشیخ فی قومه کا
لنبی فی امته یعنی شیخ درمیان گروه خود همچون پیغامبر
است در امت خود وهمچنین این حقوق وآداب که بر فرزندان
واجبست در حق مادر وپدر آن نیز بلک زیادت ازان واجب
است بر مریدان در حق شیخ زیراکه پدر نیز پدر معنوی است
بهتر است از پدر صوری چنانک پیغامبر علیه السلام فرمود
الاباء ثلثة اب من ولدك اب من زوجك اب من علمك
خیر الاباء من علمك یعنی پدران سه اند یکی آنک بزاید
دوم آنک دختر بزنی دهد سیوم آنک دین بیاموزد بهترین
پدران کسی است که دین بیاموزد زیرانک پدر صوری سبب
آمدنست در دنیا وپدر معنوی سبب رفتن است در آخرت
وآخرت بهتر است از دنیا ولهذا گفتند که تعظیم پیر بیشتر
باید کرد از تعظیم پدر وفی الجمله تعظیم بزرگان واجبست

وبی‌ادبی

وبی‌ادبی با ایشان ممنوع است چنانک پیغامبر علیه السلام فرمود
من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا فلیس منا یعنی هرکه شفقت
نکند بر خوردکان وتعظیم ننهد بزرکان او نیست از متابعان
ما ودر حدیثی دیگر فرمود المشی بین الکبراء کبیرة یعنی مشی
کردن پیش بزرکان کناه کبیره است پرسیدند که بزرکان
کیانند پیغامبر علیه السلام فرمود هُمُ العُلَمَاءُ وَالصُّلَحَاءُ
یعنی ایشان علما وصلحا اند پس بنگر که مرید را کدام کس بهتر
وبزرگتر است از پیر او که راه حق نماید پس مرید را واجب آمد
که حقوق وآداب شیخ رعایت نماید تا مقبول شیخ گردد وآن
علامتی صحیح ودلیلی صریح باشد بر قبول جمله مشایخ وقبول
پیغامبر وقبول حق تعالی پس بدانک اول چیزی که واجبست بر
مرید توحید مطلب است یعنی باید که مرید یک شیخ شود وتوجه
هم بدو کند چنانک در نماز روی هم بیک جهت قبله آورد
وباعتقاد درست ومحکم بداند که نیست مرا هیچ شیخی در عالم
بجز این شیخ معین که مرید او شدم ومطلوب کلی وجزئی دینی
ودنیائی من بجز واسطه او نخواهد رسید اگرچه عالم پر مشایخ
است اما هیچ یکی را بالاتر وکاملتر از شیخ خود نداند بلک
مقابل هم نبیند وآن کسی منکر هم نشود بلک بزرکی هریک مقر
باشد اما یقین داند که حق تعالی بر آمد کارهای وی هم بحواله شیخ

آورده است و اگر اقطاب عالم ملاقات شوند باید که ذره دولت
به ایشان میل نکند تا شیطان در وی تصرف نکند الیه و لکن
اصلی درین راه اعتقاد محکم است بر پیر خود که مرید را هیچ پناهی
بدست آوری استوارتر از اعتقاد بر پیر نیست و لهذا گفته‌اند
مریدی که ورد اندک دارد و اعتقاد بر پیر خود بسیار بهتر است
از آن مرید که ورد بسیار دارد و اعتقاد بر پیر خود اندک و باید
که بهیچ نوع از پیر خود مرتد نشود که مرتد طریقت بدتر است
از مرتد شریعت زیرا که مرتد شریعت بیک کلمه لا اله الا الله نجات
یابد و بر سر کار آید اما مرتد طریقت را هیچ داروئی نیست زیرا که
شیخ باز او را قبول نکند و دیگری هم اگر شیخ باشد که او بمثل
بیضه گنده ماند که هیچ مرغی او را باصلاح نتواند آورد و اگر
مرید گوید من مرید فلان نه ام یا گوید در طاعت او در آمدم
نه ام مرتد شود اگرچه صد هزار اظهار اعتقاد کند اما اگر پیر
گوید فلان مرید من نیست مرید مرتد نشود زیرا که ارادت صفت
مرید است نه صفت پیر و نشاید که مرید مبتدی بر شیخی دیگر رود
و یا با مرید شیخی دیگر صحبت کند مگر آنکه دوست و معتقد شیخ
او باشد و اگر از کسی از موارد و معارف و حقایق چیزی احساس
کند که از پیر خود احساس نکرده باشد در حیات و نه بعد وفات
با اعتقاد بر پیر خود نشود شاید که از جهت مصلحتی اظهار

نکرده

نکرده باشد و اگر چیزی از کسی بیابد هم از پیر خود داند چه
اگر در خانه کعبه فتحی و فتوحی شود بتحقیق داند که آن از دولت
ارشاد و برکت دست بیعت پیر اوست و اگر برای ملاقات برود
هیچ التماس نکند مگر همین که خاطری بدارید تا پیر من بر من
نظر شفقت کند و نخواهد که هیچ جای او را ذکر خیر کنند
مگر پیش پیر او و باید که قصد کند بر ملازمت صحبت پیر
خود که یک روز نزدیک شیخ مربی خود همچون هزار ساله است
که خود بریاضت بگذراند چنانکه حق تعالی فرمود وَاِنَّ یَوْمًا
عِنْدَ رَبِّکَ کَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ و بتحقیق داند که فتح
باب مقصود من از صحبت اوست و بس یا بر آستانه او جان
تسلیم کنم تا بمقصود رسم و علامت آن اینست که بر در و
تعبید شیخ باز نگردد اگر شیخ او را صد هزار بار براند
و از خود دور گرداند باید که باز نگردد زیرا که شاید که از
جهت امتحان باشد و در ارادت کم از مگسی نباشد که
هزار بار آنرا می رانند باز می آید از اینجا او را در عرب ذباب
گویند اگر از طاوسان این راه نتواند باری کم از مگسان
نباشد و اقل صحبت اربعین است و اکثر را حدی نیست
و از صحبت پیر اگر اذن پیر شود آنگاه باز گردد و اگر نه
زایر باشد نه مرید حقیقی و اگر مریدان از صحبت پیران

دوم آنکه باید که هرچند بتواند یکسپاره سلوک مطالعه
کند زیرا که حکایات مشایخ تقویه دلهاست و باید که
از اختیار و ارادت خود بیرون آید و زیر اوامر و نواهی شیخ
خود همچون مرده زیر تصرف غسال باشد تا مرید حقیقی شود
که الارادة ترک الارادة و آنکه ارادة میآرد از التحکیم گویند
یعنی پیر را بر خود حکم میسازد پس هرچه پیر گوید آنرا
بشنود مرید و تحکیم باشد و اگر نشنود نه ارادت و نه
تحکیم پس باید که هیچ کاری از کارهای دنیا و آخرت اندک
و بسیار بی اذن شیخ شروع نکند نخورد و نیاشامد و نپوشد
و نخسبد و نگردد و نگیرد و ندهد الا باجازت شیخ و همچنین
در جمیع عبادات از صوم و افطار و بر فرایض اقتصار یا
نوافل با اکثار و تلاوت و ذکر و مراقبه و فکر و عبادت دیگر اقل
و اکثر بی اجازت و نفس شیخ خود اختیار نکند که اگر از خود
چیزی بکند آن هوا نفس باشد اگرچه شبا روزی هزار
رکعت نماز کند و سال تمام روزه دارد و بیک سخن شیخ
جائی رساند که اگر صد سال خدا پرستی بواجبی کند تا آنجا
نرسد پس هرچه شیخ فرماید از زیادت و نقصان
تصرف نکند و از آن حد در نگذرد زیرا که اگر یک دم و یا
یک قدم خلاف پیر کند شیطان در وی تصرف کند

پس هر ذکری که او را تلقین دهد همان را ملازمت نماید بذکری
دیگر تبدیل نکند و خود را بجز از آن عمل و شغل که شیخ فرموده
است بهیچ عمل دیگر مشغول نکند و از پیر چیزی التماس
نکند مگر خواندنی و گزاردنی و سخت کوفتنی بر نفس خویش
اما بهتر آنست که اینها را نیز بدل پیر تسلیم کند اگر پیر را
در دل افتد و خود فرماید آن مرید را مؤثرتر آید و سلامتی
و استقامت در آن باشد و در جمیع کارهای دینی و دنیاوی
عبادتی و عادتی موافق و متابع پیر خود باشد و از مخالفت
او بکلی اجتناب نماید حتی که بستن دستار و پوشیدن
جامه و پای زار هرچه اختیار پیر او باشد همان نمط
اختیار کند مگر در بعضی چیزها که تعلق بمرتبه دارد و
زلت پیر را حجت نسازد و متابعت آن نکند چنانک مثلا
پیر در محلی غضبی سخت کرده است مرید را نشاید که پس روی
آن کند و اگر پیر از عورتی سماع کرده مرید را نشاید که آن عورت
را بنشاند و بشنود از وی و برقص کند و هرچه پیر نکرده
است از آن بکلی احتراز کند اگرچه در شریعت آن چیز مباح
باشد و باید که هر نصیحتی که پیر کند بگوش هوش بشنود
و بصدق و اعتقاد آنرا بجای آرد و هر امری که شیخ کند
علت و حجت آنرا نطلبد بلک بدانچ شیخ بفرماید بی عتبران

اقدام نمایند کند اگر معنی دانی واگر نتوانی واگرچه فعلی محال
باشد چنانک اگر فرماید شخص را بالاء بام بیاید باید که فی الحال
شروع کند وسخن شیخ را رد نکند وجواب نگوید اگرچه چندین
حق بدست اوست از بهر انک شیخ را شاید که در این مصلحتی
باشد که هم او داند تو منازعت ومجادلت وبحث مکن واگر
در خاطر تو نزاع آن سخن کند دان عین اعتراض است واعتراض
بر مشایخ حرامست هر مریدی که با شیخ نزاع کند آن مسخره
شیطان ومقتدی هوا نفس باشد وشومترین مریدان آنست
اگر شیخ او را از امری که مباح است منع کند او باقاویل علماء
با شیخ حجت گوید اینچنین مرید هرگز فلاح نیابد واد بار او
ظاهر گردد نعوذ بالله منه ولهذا گفتند من قال لشیخه لم
لم یفلح ابدا یعنی هر که شیخ خود را بگوید چرا هرگز
رستکاری نیابد واگر مرید بنماز نفل یا بتلاوت قران مشغول
باشد وپیر او یا استاذ او که فقه آموخته است ویا مادر
وپدر او از وی ترک نماز نفل وتلاوت قران کیرد وجواب
دهد که در ان ثواب بسیارست وفاضلتر از نوافل است
وچون مرید را پیر بمصلحتی فرستند باید که بی توقف بدان
کار رود وهیچ سببی بکاری دیگر مشغول نشود مگر کی
از مریدی پرسید که اگر شیخ ترا بکاری بفرستد ودر راه

بمسجدی

بمسجدی او از اقامت بر آید چه کنی آن مرید گفت بهمان
کار روم وبنماز مشغول نشوم تا کار شیخ تمام نکنم آن بزرک
گفت احسنت چنین میباید کرد واگر مرید را گویند این
چیز را بردار وبفلان شخص ببر یا در بازار رو وفلان
چیز را بیار وبفلان جای بیار اگر مرید گوید مصلحتی دیگر باشد
ان هم بگویند که آن را نیز کفایت کرده آیم ویا گوید من
بنماز میروم ویا بفلان موضع کار دارم اینچنین کسان
در مریدی سترک باشند وبوی توحید بمشام ایشان
نرسد وکمال خدمت در تعجیل است جوانان باید که در نظر
پیران ساخته پرداخته منتظر اشارت مجد مستعد
دایم قایم کمر بر میان بسته آستین برزده باشند ودر اطاعت
وخدمت در خلوت وجمعیت بنشاط ونهضت باشند
ودایما جنبان در حرکت باشند ونفس را بعجز وکاهلی
ننمایند وثقیل گران جنبیده نباشند ودر راه آهسته
وگران خیز نروند ودر امور وحرکات وسکنات خود را
عاجز ندارد ونماید که کاهلی در میان این طایفه بغایت
ناپسندیده ومذمومست که کاهلی دین ودولت را ببرد
ومی باید که بهیچ نوع نه از روی ظاهر ونه از روی باطن در
تصرفات شیخ اعتراض نکند لیکن اگر از شیخ قولی یا فعلی

صادر شود که ظاهر مخالف شریعت و طریقت نماید مرید باید که بد
اعتقاد نشود و اعتراض نکند بلکه بکوتاه بینی خود حمل کند و احوال
او هم بدو باز گذارد و اگر نعوذ بالله اعتراض کند عقد صحبت منقطع
گردد و توبه از این واجب آید اگرچه مشایخ گفتند از عقوق استاد
پیر توبه نیست ولیکن این اعتقاد نکند که شیخ معصوم است پرسیدند
از خواجه جنید قدس الله روحه عارف معصیت کند گفت وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا. اگر تقدیر رفته باشد بکند بلکه این اعتقاد
کند که شیخ عالم بالله و ناصح لخلق الله و عارف بسلوک المقامات
است و شیخ را بصورت و عبادت ظاهری نبیند و بچشم سر ننگرد
بلکه بچشم دل بیند و کثرت عبادت ازوی نطلبد و هر تصرفی
که کند در نفس و مال و بدن و جان قبول کند و خشنود شود
بدان بلکه منت بر خود شمرد و هر گرانی و سختی که پیر برو نهد
سبب مزید و ترقی خود داند که صدق ارادت جز بدین علامت
معلوم نشود و بهیچ وجه نفس پیر رد نکند تا مردود نشود
و خطرات شیخ را رعایت نماید و هر حرکتی که خاطر شیخ آنرا
کاره بود بران میل نکند و بسبب اعتماد بر حسن اخلاق و
کمال حلم و عفو شیخ دلیری نکند و آنرا حقیر نشمرد و دایم از
شیخ ترسان و لرزان باشد زیرا که انفاس و خطرات ضمیر
مشایخ بکراهیت و رضا در مریدان معتقد اثری تمام دارد

قبول

و قبول اهل دل مشایخ مریدان را علامتی روشن است بر سعادت ایشان
و مریدی را که دل یک کس از مشایخ رد کند هرآینه آسیب آن بوی
رسد اگر یکی را شیخ قبول کند او مقبول گردد اما در خوف می باید بود
و باید که بهیچ وجه در حضور و نه در غیبت با شیخ بی حرمتی
نکند تا مستحق حضرت قرب اله گردد و هر مریدی که چنین
نباشد منافق و مردود طریقت گردد و هر که بترک حرمت مشایخ
مبتلا گردد رقم شقاوت بروی ظاهر گردد پس باید که در
حضور شیخ با ادب باشد و در هیچ قولی و فعلی بی ادبی نکند
و در حضور پیر چنان باشد که گویی سلطانی قاهر بر سر او آمده
است تا عقوبت کند و وقتی که با شیخ سخن گوید هشیار
باشد نباید که نفس بصفت اظهار علم و معرفت حرکتی کند
و نباید که خود را بصفت جمال و کمال بحسن کلام بنماید
و اگر سخن گوید آواز بلند برندارد و دست نجنباند و سخن
مختصر کند و بسط کلام نکند و کسی را باواز بلند نطلبد
و چون با شیخ خطاب کند بطریق تعظیم و حرمت گوید یا سیدی
و مخدومی و مثل این و بحضور شیخ سجاده نیندازد الا بضرورة
وقت نماز و بر صفی که پیر بایستد باید که خود نایستد و مصلا
نیندازد و مصلا پیر باید رساند و بحضور پیر ورد نخواند و
مراقبه نکند که او را هیچ مشغولی بالاتر از مشاهده پیر نیست

وازهر که تمنی توقع دارد با او نیز همچنین کند و دیدن روی پیر خود
عبادت داند و اجل سعادت و مستوجب رحمت و مغفرت داند و بنا
مماثل بیغامبری تصور کند و بحضور پیر انام نخارد و دست
بشرمگاه نبرد و آب دهن و بینی نیندازد و خنده نکند و جب
مراست نه بیند و بر دو زانو بنشیند دستها در آستین در
آورده و نظر بر سینه و کنار خود دارد و یا بر روی پیر چنانک
مبتلائی سوی معشوق بیند و جانب آینده و رونده التفات
نکند و پیش پیر بدیدن کسی نخیزد مگر آنک پیر خیزد انگاه بموافقت
پیر خیزد و پیش پیر در غنودن نشود و اگر خوابش غلبه کند
از مجلس بیرون رود و پیش پیر برگ نخورد مگر پیر دهد
و فرماید که بخور و اگر طعام پیش شیخ خود خورد گرد آورده
خورد و لقمها خورد برگیرد و کف دست و انگشتان خلط
نکند اگر مرید صادق است و با پیر ابتلائی و محبتی دارد کاشکی
چنان خشک شود که یک دانه فرو نرود لقمه خورد چه
باشد و در پیش پیر عیب کسی نگوید و از کسی گله و شکایت
نکند اگر اصحاب بر او از هر نوعی جفا کنند و باید که پیش پیر
چیزی نگوید که پیر در غضب شود یا در اندوهی افتد و اگر
جمعی پیش پیر باشند میان خود حکایت نگویند همین متوجه
پیر باشند و اگر آینده اید پیش از وی خبرها و حکایتها

نپرسند

نپرسند همچنین پیش هر بزرگی صاحب مجلس اگر نشسته
باشد و یا تکیه چیزی نه نشیند و خود را باد نکند و در رساله سمل
بحضور پیر خود از حرکات و نزعقات تا تواند نگاه دارد
و هیچ حرکت نکند و اما در غیبت پیر مراقب باشد و پیر را
همچنان بصورت حاضر داند هر کرا این حالت دایم و لازم
شود بعد چندگاه در هر چه بیند پیر را آنجا یابد که پیر صورتی
و معنی دارد متوجه صورت پیر باشد تا فیض آن معنی هم
حاصل شود توجه بصورت پیر کاری مرتب است و باید که
جای نشستن و بودن پیر را حرمت دارد چنانک پیر را
پشت ننهد و با ادب می ایستد همچنان جای پیر را پشت
ننهد و همچنان داند که آنجا نشسته است و جانب خانه
و قبه پیر پای دراز نکند و آب دهن نیندازد و تا تواند
پشت ننهد و بول و غایط نکند و مجامعت بار دا نجانب نکند
و جامه پیر را نیز حرمت دارد و نپوشد مگر آنک پیر پوشاند
انگاه بپوشد با وضو و تعظیم و باید که پیوسته باطن
خود بناه بباطن شیخ کند و در هر حرکتی که کند در حضور
و غیبت از ولایت شیخ اجازت طلبد اگر اجازت یابد بکند
و اگر نه نکند و هر چیزی که بهر وقتی مرید را پیش آید از خیر
و شر صحت و مرض مهمانی و تعزیت سفر و اقامت و مصالح

دیگری بر شیخ خود بگذارند و هیچ سری از اسرار خود از شیخ پوشیده
ندارد و در کرمتی و بخششی که از حق تعالی بدو رسد [illegible] شیخ
و یا بتعریض بخدمت شیخ عرضه دارد و اگر نه از مراد و اگر نه
و فیض شیخ محروم گردد و اگر نفسی از انفاس خود از شیخ پوشیده
دارد بتحقیق او خیانت کرده باشد در ارادت و صحبت و هر
کشفی و واقعه که در خواب و یا بیداری حاصل شود اگر اذن
باشد آن نیز بحضرت شیخ بگذارند و از دیگری اگرچه یار
موافق باشد و مرید شیخ خود باشد پوشیده دارد و بخود
تعبیر و بیان آن نکند و اگر مرید پیر را در خواب بیند
اگر اعتقاد بر شیخ خود بکمال دارد شیطانی نباشد و اگر نه
تواند که شیطانی باشد و اگر پیر را در خواب و یا در واقعه
بحالتی مستکره بیند از آن نسبت به پیر نکند بلکه بحال
خود نسبت کند و بداند که این حکایت حال منست که مرا
بدین صورت می نمایند یا خود بداند که در جهان حادثه
واقع شود که حالة خلق خراب بی آید و اگر مرید پیر را در خواب
چنان نماید که پیر مردود حق است نیز مرید بدگمان نشود
و باید که اسرار پیر از همه بلکه از جان خود نیز پوشیده
دارد و هر حال که شیخ آن را پنهان دارد از کرامات و
واقعات و مصلحات اگر بران اطلاع یابد در اظهار آن

رخصت

برخصت بکوید و البته منتظر آن نباشد که از پیر کشفی و
کرامتی بیند هر که بدیدن کرامتی معتقد شود او متوهم
و متخیل است نه معتقد بر اعتقاد او اعتماد نیست معتقد
کسی است که یقین داند که پیر کشف و کرامت دارد و بی دیدن
و پیر را بهیچ چیز امتحان نکند و بمشغولی اوراد عبادات
طلب دیدن انوار و کرامات نکند اگر بی طلب بیند بدان مغرور
نشود و اگر بخواهد که مهمات دینی و یا دنیوی بخدمت شیخ
عرضه دارد باید که اول حال شیخ را معلوم کند که فراغ شنیدن
سخن وی دارد یا نه و ناگاه بعجلت بی مهابت اقدام بران
ننماید و بیش از گذرانیدن از حق تعالی مدد خواهد و باید
که اگر چیزی بپرسد حد مرتبه خود نگاه دارد و جملگی حالات
بر وی پوشیده باشد بیان آن نخواهد و در چیزی که مقام
وی نباشد سخن نگوید پس باید که از ضرورات احوال خود
بیش نپرسد و بر طریق طلب جواب نپرسد بلکه انچ در خاطر
دارد بطریق حکایت بگوید اگر شیخ آن را جواب گوید بشنود
و اگر نه زحمت ندهد و اگر جواب طلبد بی ادبی کرده باشد
و اگر شیخ جواب نگوید بداند که خالی از سر حال نیست یا همت
مرید قاصر است یا او اهلیت و استعداد آن ندارد و یا در
طلب صادق نیست و باید که وقت شنیدن سخن شیخ گوش

وهوش حاضر دارد ومنتظر باشد که بر لفظ مبارک شیخ
چه رود زیرا که اورا واسطه کلام حق داند و یقین شناسد
که او بخدای گویاست نه بهوا چنانک مهتر موسی علیه
السلام کلام خدای از شجره می شنید ومیان این کلام شیخ
وحال وشغل خود مناسبتی پیدا کند وتفهیم کند که خود بر وی
حق صلاح حال خود میطلبد ومناسب آن از غیب جواب
می شنود تا از سخن فایده گیرد ومحروم نماند وباید که
سخن شیخ را در بدایه کار تاویل نکند بظاهر سخن رود
تا آن وقت که حال او بلند شود وبفهم واشارت رسد
انگاه طریق تاویل نگه دارد ودریافت اشارت معلوم شود
واگر شیخ سخنی گوید تحقیق آن از فقیهان نکند که هم
از شیخ تحقیق شود واگر شیخ حکایتی وسخنی از آینده
وشنونده گوید وبرخلاف افتد نباید که بد اعتقاد شود
واگر از پیر سخنی در حقایق ودقایق بشنود از اصول
نسازد ومسئله بران تفریع نکند وهرچه در حکایات
وسخن پیر فرماید از حجت نسازد هرچه اورا فرماید
آنرا بکند واگر سخنی از شیخ نقل کند باید که باندازه
شنونده کند وسخنی که بحقیقت آن نرسد نگوید که زیان
دارد وممکن که اعتقاد شنونده در حق شیخ فاسد گردد

واگر مسئله

واگر مسئله بر مرید مشکل شود باید که بهمت متوجه بشیخ
شود اما بر شیخ این شرط نیست که بر حال مرید بکشف مطلع
شود در روحانیت شیخ را حاضر دانستن در همه
احوال بر مرید واجبست واز راه باطن از شیخ مدد
طلبیدن ودر وقت ظهور شیاطین وصفات هائله
نفس اماره در سایه ولایت او گریختن نیز واجبست المقصود
باید که در همه احوال در یاد شیخ باشد وهرگز از وی
غیبت تصور نکند وباید که بحضور تمام در صبح وشام
ودر لیالی وایام باادب تمام دل خود را با روحانیت شیخ
ملازم دارد وهر حاجتی که پیش آید بر روحانیت شیخ
عرضه دارد که آن اورا بهترست از انک بپیش دیگری
بگشاید تا غرض او حاصل شود وچون ربط دل مرید
صادق با روحانیت شیخ بصدق واعتقاد متوجه
باشد هرکس که بااین مرید در آید بر آید وخدمت او کند
هرکه خدمت او کند بمطلوب رسد وصورت ربط دل
با پیر اینست که غسل کند یا تجدید وضو ودو رکعت بروح پیر
خود بگزارد ومستقبل قبله بر مصلا در مراقبه شود هر دو
دست بر زانو داشته تحقیق تصور کند که گویا پیش پیر
خود نشسته است چنان حضور آرد که اورا حاضر داند ومتکلم

شمارد وغرض خود بیش روح پیر عرضه دارد و مرید صادق
بعد هر فریضه بیست پنج بار شیخ خود را یاد کند و مریدان حضرت
بندگی مخدوم جهانیان قدس الله روحه واوصل الینا
فتوحه برین عبارت میکویند الهی بحرمت وبرکت حضرت
شیخی ومخدومی قطب العالمین مخدوم جهانیان حسین بن
احمد بخاری بعد تمام حاجت میخواهند روا شدی مجربست
وحق تعالی انچ در دل شیخ القا کند از شیخ در دل مرید القا
کند اکرچه شیخ وفات کرده است ملکی از علاینکه بروح شیخ
او میکویند که احوال مرید تو چنین است بیش شیخ مدد و قوت
مرید شود پس باید که در همه حال شیخ خود را یاد دارد و حاضر
وناظر داند خاصه در وقت ذکر چون کلمه بامد کوید در
نفی از شیخ مدد طلبد و در نماز راستا ویا جپا پیر را حاضر
داند که یک لحظه از پیر غافل بودن حرمان کمالست و بر آنک
این همه حقوق وآدابی که از سرباب تا اینجا کفته شد وقتی
میسر شود که مرید بر جمال ولایت شیخ خود عاشق شود
وشیخ را از خود ومال وفرزندان ومادر و پدر وجمیع مردمان
برکزیند بمحبت ومحبت همه چیز وهمه کس بمحبت پیر محو
کرداند که محبت پیر ومحبت پیغامبر علیه السلام ومحبت
خدای تعالی یکیست واین رکنی اصلی است باب نهم در بیان اداب

آمدن مرید صادق بحضرت شیخ وفتوح وهدیها آوردن
وتبرکات وخلعت یافتن ونکاه داشتن واستعمال کردن
آن وآداب عصا وابریق ومسواک وشانه وتسبیح وروی مال
ونعلین وسجاده بدانک بحضرت پیر آمدن بمنزله حج است
که مرویست هر که خاص برای حق بیست ملاقات درویش آید
حق تعالی در هر قدمی او را ثواب حجی روزی کرداند و نیز مرویست
هر که پیغامبر علیه السلام کفت مَنْ زَارَ فَقِيرًا يُكْتَبُ فِي دِيوَانِهِ
بِكُلِّ خَطْرَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ
صِلْ بِهِ كَمَا وَصَلَ بِوَلِيِّكَ یعنی هر که زیارت کند درویشی
را نبشته شود در نامه اعمال وی بهر کامی هفتاد هزار
نیکی ودعا کنند فرشتکان که ای پروردکار او را وصال
خود روزی کن چنانک او بولی تو وصال کرد ولیکن چنانک
برای دعا وحج را وقتی وشرطی وحالی وادبی است همچنان
برای ملاقات شیخ نیز ادبی وحالی وشرطی ووقتی است
که اکر آنرا رعایت نماید ان فضیلت وزیارت از ان در
یابد واکرنه آمدن با وجود چندین فضیلت سبب رد
وی شود نعوذ بالله منه پس باید که لاابالی وار بشیخ
نرود بلک اول غسل ویا تجدید وضو کند ودوکانه نماز
بکزارد واز خدای عز وجل خیریت وقبولیت خواهد

و جامهاي نيك و مرتب و پاكيزه و معطر بر وسع طاقت خود
پوشيده و دستها در آستين در كشيده و دستار بر سر نهاده
بر شيخ رود نه بحال سر برهنه يا مجرد طاقيه بي دستار يا موي
سر و ريش پريشان شده و يا جامه بركتف انداخته و آستينها
تمام بي دست در آورده بر شيخ نرود و از خانه خود مخصوص
بنيت دريافتن خدمت شيخ الحرام بنزد بيرون آيد و
طفيلي بر شيخ نرود يعني از زيارت كسي و از خانه ياري و از
درسراي كه ايچنين امكان طفيلي باشد از ايچنين محلها
بار در خانه خود رود و از خانه خود باز مخصوص بنيت شيخ
الحرام نزد بيرون آيد و در تمام راه با ادب و حضور بايد
و بچيزي ديگر مشغول نشود و بعضي مريدان نيكبخت بودند
كه راه تمام دست بسته ميرفتند و ميگفتند كه آخر بپيش
شيخ ميرويم بي ادبي چگونه كنيم و بايد كه تا شيخ را نه
بيند در ميان راه جائي ديگر نرود اما بعد دريافتن خدمت
شيخ اگر برود او را اذن و اگر دو نفر بنيت ملاقات درويش
بيرون آيند بايد كه در ميان راه متفرق نشوند بعده
اگر خواهند يكجا شده باز گردند و يا متفرق شوند و
مريدان بسيار يكجا شده بر درويش نيايند كه چشم زخم
حق است و اگر نعوذ بالله در خانه درويش كسي را زحمت

شود

شود بايد كه او را انگذارد تا آن زمانك صحت يابد و بر درويش
در بسته وقت نبايد رفت يكي بعد صبح تا اشراق دوم وقت
قيلوله تا ظهر سيوم بعد عصر تا عشا پس چون بر مقام
پير نظر افتد هشيارتر شود و اگر سوار باشد از مركب فرود
آيد و پياده شود چون نزديك آستانه در سايه پاي نهاد
بكشد و اول خادم را ملاقات كند و هر جايي كه خادم او را
بنشاند بنشيند و بي خادم بر درويش نبايد رفت و اگر
درون زاويه زده شوند و تا آنك خادم اذن ندارد بر درويش
در نيايد و منتظر باشد و اگر خادم نباشد آواز ندهد و
دستك نزند و تنحنح نكند صبر كند تا كسي بيايد و ياي پير
خود ياد كند و اگر بر درويش عيال دار آيند مقداري فرصت
دهند كه او غسل كردن و دوگانه گزاردن تواند و چون
اذن شود بپيش نظر شيخ با ادب و خدمت و تعظيم
و هيبت در آيد و بعضي مريدان بودند كه در نظر پيران
چنان هيبت ميخوردند و ميلرزيدند كه در عين زمستان
عرق از اندام ايشان روان شدي و اگر برلد و يا فاكهه
در دهن باشد بينداز د بپيش در آمدن و آنچ هديه
درويش آورده باشد با ادب بپيش شيخ بدارد و بايد دست
خادم برهد اما بدست شيخ ندهد كه سخت بي ادبي است

وتا اذن نشود نه نشیند بلک سر فرو کرده پای راست
بر پشت پای چپ نهاده دست بسته منتظر اشارت
ایستاده باشد و چون اذن شود بادب بر سر دو زانو
بنشیند و ادبها که در باب دوم بیان کرده شد
هر ادبی که بحضور شیخ تعلق دارد درین محل رعایت
نماید و ذکر مشایخ دیگر نکند و بی اذن پیر باز نگردد
ولکن نه از ین محض باشد نرم پر حقیقی و چون باز گردد
تا آنجا که نظر پیر باشد پای پس رود پشت ننهد
مگر خادمی و ملازمی که او را چند بار می باید آمد
و کارها بتعجیل می باید کرد اما باید که او هم از اول
قدم پشت ننهد یک دو قدمی پس پای رود بعده
پشت دهد و اگر درویش برای ملاقات آیند در
هر کاری که آن درویش را دریابند آینده هم موافقت
نماید اگر در طاعت باشد او هم چیزی بگزارد و اگر
در عمارت باشد یاری دهد و اگر در قیلوله باشد او هم
قیلوله کند و باید که دست خالی پیش درویش نرود
اگر چه برگ سبز باشد بر دست کرده آید که حق تعالی
در کلام مجید فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة یعنی ای

مومنان چون راز گویند با رسول پیش از ین هدیه را
حرولیست که من جاء صفر الیدین رجع صفر الیدین یعنی هر که
خالی دست آید زرد روی شده باز گردد و مشایخ فرموده اند هر که
خالی آید خالی رود اما حضرت مخدوم جهانیان قدس الله روحه
ما وصل الینا فتوحه فرمودند این روش مانع ملاقات است
پس تکلف نکنند و پیش درویش گل بسته نیارند و اگر بسته
باشد حتی دگر هیچ که بر سر گل باشد از دور کنند بیارند تا
تقلیس و تشبیب جمع نکرده باشد و همچنین هیچ چیزی گره بسته
پیش درویش نیارند بجز مجرد نیارند و درویش هم چون
مجرد نهد کلی یا خرمای بار کشند باید برند و برهنه و اگر
ترنجی یا موقوفی را بر سیدن رود یا کسی را فرستد چون
مجرد نبرد و نفرستد تا او را فال بر بنا باشد که لفظ جوز معنی
ندارد که معنی جوز جز بیش است و چیزی سیاهی و دریده و
پاره و خاکستری و با نشان کوری اگر چه از گور بزرگان باشد
و طعامی که بروح کسی اگر چه بروح بزرگی باشد پیش درویش
علی الصباح مجرد اینها نبرند اگر چه گویند این تبرک بزرگانست
و نعلین نام ترتب نیارند بند هادر آورده نیارند و گهت بی بافته
بیارند و هر چه مثل این باشد نام ترتب نیارند و کارد استره مجرد
نیارند و اگر بیارند با سوزن و ریسمان در آورده یا کنند بیارند

که آن آلت قطعست و این آلت بپیوند و یا با کارد گوشت هم بیارند
و اگر طشت و آفتابه بیارند باید که آفتابه را پر آب کرده
طشت نهاده بیارند تا هیچ یکی را خالی نیاورده باشند و اگر
طشت مجرد بیارند چیزی میوه مثل خیار و خربزه و یا چند جیتل
درون نهاده بیارند و اگر شانه داشته باشند البته در آن شانه و
یا چیزی دیگر انداخته بیارند و اگر خوانچه و یا قدح و یا
تنبولدان و حقه و طبق و مثل این هرچه باشد خالی نباید
آورد چیزی که مناسب آن باشد در آن کنند بیارند و هرجا
که نادوخته باشد مر پیش شیخ فتوح آرد اما طاقیه و جامه
دوخته اگر نو باشد و ملبوس کسی نشده است بیارد و
اگر کسی چیزی نذر کرده باشد چون حاجت برآید باید که
بی توقف و بی نقصان بخدمت درویشی که او را اجازت
ستدن نذر باشد بیارد و اگر نه خوف مضرت باشد و اگر
چیزی بنیت درویشی کرده باشند بدیگری ندهند و اگر
آن دیگری را معلوم شود قبول نکند و هرچه برای خدای
بیرون آرند آن را باز درون نبرند و اگر کسی مهمی پیش
درویش ببرند و فاتحه و تعویذ التماس کند باید که چون
آن مهم دفع شود فی الحال آن درویش را خبر کند و اگر
صدقه بنیت مهمی بدهند آن نیت برآید اما اگر بغیر نیت

دهند

دهند همان ثواب صدقه یابند و اگر برای مریض صدقه دهند
باید که هرچه یا هرچه باشد از جنس و غله بتمام وجود مریض از
سر تا پای فرود آرند و دهند و اگر یکی را شیخ بر کسی فرستد و
آن کس چیزی از جنس جامه و جیتل و شیرینی پیش آرد آن
از آن شیخ باشد باید که آن چیز را پیش نظر شیخ آرد تا شیخ
در آن فاتحه بخواند و چیزی ضم کند بدهد و یا بمصلحت دیگر
صرف کند و بنیت استعانت در کاری پیش درویش چیزی
نیارند که رشوت است اما مهم را پیش درویش بگذرانند
بعد برآمدن حاجت بوجه شکرانه چیزی بیارند و اگر کسی
چیزی بر درویش بیارد و درویش از آن قبول کند آرنده باید که
منت بر خود دارد و شکر خدای بگزارد مشایخ فرموده اند مردمان
پندارند که درویشان رایگان میخورند ده جیتل را کار
میکنند آنگاه یک جیتل میخورند پس هرگاه که مرید چون از پیر
خود چیزی بیابد از خوردنی و پوشیدنی و جز آن بتحقیق
تصور کند که نعمتی غیبی و موهبتی لاریبی بدو رسیده است
زیرا که سنت الهی برین است که هیچ چیز از انشاء غیبی درین
عالم ظاهر نشود جز بواسطه صورتی عینی پس باید که آن را
با ادب و تعظیم تمام ایستاده شده دامن فراز کرده بستاند
و باید و دست بستاند ببوسد و بر چشم و سر نهد و شکر خدای

راگویند نسب اکرم بیان پیر شانه و یا تسبیح و عصا یا هرچه که
بگذارد که در یافتن این چیزها هر که را تمام است فاما هر که را
بیان مقدور باشد بپیش پیر آرد و هر که را هیچ در یافتن
جامه گذارد و شکرانه نیز پیش آرد و اگر شیخ جامه غزا بر کسی
فرستد و یا بدهد باید که در چنین جامه شکرانه پیش نیارد
و هر که جامه نو بپوشد و یا خلعتی از پیر بیابد او را مبارکباد
کنند اما در جامه غزا پوشیدن مبارکباد نباید کرد و جامه
که از پیر بیابند بتعظیم و محافظت تمام نگاه دارد و آن
جامه را بر سبیل عادت نپوشد تا در چشم سبک نشود
و بهتر آن باشد که در هفته روز جمعه بپوشد و در سالی
در ایام عید و با خرقه پیر بر متوضا نرود و بی وضو نپوشد
و خرقه پیر را آنچنان حرمت دارد که پیر را و در اوقات حاجت
خواستن شفیع آرد مهم بکفایت رسد و جامه که از
پیر بیابد و بوجود مبارک پیر رسیده باشد نشوید
و پیراهن و جبه پیر پوشد و دستار پیر بر سر نهد و لالک
پیر فرو نپوشد بلکه بر هر دو کتف اندازد و یا بر سر دارد
و همچنین پایزار پیر نپوشد بلکه بر چشم نهد و مصلا
پیر در سجده گاه نهد پای خویش بالاء آن ننهد و یا
بر کتف اندازد نماز نگزارد و کفش و مصلا و دستار و

طاقیه

طاقیه و دیم و هرچه هست از آن پیر بی وضو دست نگیرد
و در محلی با حرمت دارد و گاه گاهی بکشد بر روی و بر چشم
و بر سینه مالد و از خدای تعالی بخواهد تا بتبع این پیر مرا
ارزانی کرده بمن ارزانی دارد و تسبیح پیر بر چشم نهد
و مسواک مستعمل پیر بعد تمام وضو برای تبرک در دهن
کند و خرقه و شجره پیر از خود جدا نکند و البته باید که
وصیت کند که چیزی جامه پیر با وی در گور باشد خصوص
طاقیه که بر سر بدارند تا از عذاب گور نجات باشد پس
بدانکه عصا داشتن بر خود سنه است در سفر و حضر که
مرویست که چون با مومن عصا باشد شیطان از وی بگریزد
و در میان صوفیان عصا آنرا گویند که سنان آهنین داشته
باشد و سنان از برای آنست تا جای که بول کنند اگر زمین
سخت باشد نرم کنند تا ترشح بول نرسد و یا نصب کنند
و جامها بران بیاویزد وقت وضو و آنکه آهن نباشد چنان
عصا ندارند بلکه آنرا چوبدستی گویند و اگر عصا را انشاب
بپشت در وی باشد هرجا که بنهی باید که رویش بطرف قبله
داری و جای که نماز گزاری عصا را در پیش سجاده بخواباند
تا اگر کسی در پیش بگذرد در تعرض بر وی نه نباشد و عصا را
بدست راست گیرند و اگر بر کسی در آیند سنان عصا جانب خود

دارند و ابریق و کوزه و آنچه بدان وضو توان کرد برخود داشتن
سنت است هر جای که رود باخود ببرد هر که بجائی میرود
رود که غالب ظن او آن باشد که تا باز آمدن بوضو محتاج
نخواهد شد و اگر درویش بوضو ساختن رود ابریق
بدست چپ گیرد تا هر که او را ببیند بداند که او بوضو میرود
سلام بروی نکند و از وجواب سلام طمع ندارد و چون وضو
ساخته باز گردد شاید که ابریق بدست راست گیرد تا
ببیند بداند که او با وضوست و چون خواهد که باستعداد وضو
مشغول شود ابریق را پر کند و آستینها برنوردد اول است
باز جیب و در وقت کشادن اول آستین چپ را بکشاید بعد
راست را و ابریق بدست چپ گیرد چون بمتوضا در آید
و چون از استنجا با آب فارغ شود و وضو کند ابریق بدست
چپ گیرد و آب بر دست راست بریزد و بشوید باز ابریق
بدست راست گیرد و بر دست چپ آب بریزد و بشوید تا هر
دو دست نمازی گردد آنگاه بر یکدیگر بمالد بشوید شاید
باز ابریق بدست چپ گیرد وضو تمام کند و چون ابریق را
بنهد رویش و ناودان بقبله دارد و هر چیز که آن از روی باشد
مثل کوزه و چراغدان و کفش و جز آن همه را روی بجانب قبله
دارند و مسواک برخود داشتن سنت است روز از خود

جدا کند

[illegible] اکند و نیز شب و باید که از درخت تلخ باشد از پی یک شبر و
[illegible] انگشت خورد و باکیزه باشد و از درخت مجهول
نگیرد و چون استعمال کنند باید که اول تر کنند با آب بعده
استعمال کنند بطول و عرض و اگر بریکی بسنده کنند باید که
بعرض بسنده کنند و آغاز از دندانها بالا و فرو جانب راست
کنند بعده دندانها بالا و فرو جانب چپ و بر زبان نیز مسواک
کنند و مسواک ریحوت استعمال نکنند و بوتر ختم کنند چون فارغ
شوند مسواک را بشویند و مرویست که حضرت رسالت علیه السلام
چون در خوابگاه رفتی آب وضو و مسواک و شانه نزدیک خوابگاه
مهیا می داشتی پس هرگاه که از خواب بیدار شدی اول مسواک کردی
بعده وضو ساختی و شانه در محاسن کردی و شانه برخود
داشتن نیز سنت است پس چون خواهد که شانه کند
بدست راست گیرد اول بر ابرو شانه کند بگوید اَللّٰهُمَّ
زَيِّنِّي بِزِينَةِ اَهْلِ التَّقْوَي اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ
وَصَبْرًا عَلَي بَلِيَّتِكَ وَخُرُوجًا مِنَ الدُّنْيَا اِلَي رَحْمَتِكَ بعده بر
موی لب شانه کند بگوید اَللّٰهُمَّ عَافِنَا مِنْ كُلِّ بَلَاءِ الدُّنْيَا
وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ بعده محاسن را شانه کند ابتدا از بالاء محاسن
جانب راست تا چپ بعده از جانب چپ تا جانب راست و بگوید
اَللّٰهُمَّ سَرِّحْ عَنَّا الْهُمُومَ وَالْغُمُومَ وَوَسْوَسَةَ الشَّيْطَانِ سُبْحَانَ

مَنْ زَيَّنَ الرِّجَالَ بِاللِّحَى وَالنِّسَاءَ بِالذَّوَائِبِ بتسوية اللحية
بخواند وشانه از محاسن بيش سينه فرود آرد واستاده شانه
نكند كه مديون شود و موي كه از ريش فرود آيد از دهن نكند
تا كسي سحر نكند بيان واكر دست بكذارد شايد كه باد بين اهل
در محل نجاست بيندازد كه موي دست خصمي كند وبشانه مكري
شانه نكند كه سبب فرقت وبشانه شكسته شانه نكند
كه سبب فقر ست وچون فارغ شود شانه را در شاذان
اندازد وطرف دندانها كشاده بالا كند واكر تسبيح بر خود
بارد اين نيت كند كه ذكر خداي ياد آيد وباعث بر ذكر كرد
وهر دانه كواهي دهد اما بسياري شمار معزور نشود واكر
بكاله جامه كه آنرا روي مال كويند اكر بر خود دارد اين نيت
كند كه مسوال وشانه وتسبيح لبستن كار آيد ودست وروي
را از آب وضو خشك كند ودر وقت حاجت بلغم و
جز آن كار آيد ونعلين چوبين بدعت است اما براي وضو
نيكوست وبنظافت وطهارت نزديكترست وآنرا اقبقاب
كويند ونعلين چرمين سنت است كه رسول عليه السلام
پوشيدي وامام ابو يوسف رحمة الله عليه نعلين پوشيدي
كه كرانهاء وي كرد بر كرد بميخهاء آهنين كرفته بودي
و مرويست كه امير المومنين علي رضي الله عنه كفت مَنْ لَبِسَ

نعلاً اَصْفَرَ اَقَلَّ هَمَّهُ يعني هر كه نعلين زرد پوشد اندك كردد
اندوه وي وچون نعلين بپوشد اول پاي راست بپوشد
وچون بكشد اول از پاي چپ بكشد ومشي نكند بيك نعل
پوشيده وچون بنماز مشغول شود نعلين را جان دارد
كه روي پيش جانب قبله باشد ومتكا كه از ادر و پيشان كمر
ومخدة كويند براي قوت عبادت مستحب است وسنت
صوفيانست وسجاده بايد كه هر درويشي را خاصه باشد
كه بران بنشيند ونماز بكذارد وسجاده صوفي حكم مسجد دارد
تا مادام كه بر سجاده است همچنانست كه در مسجد وچون
سجاده بيندازد كوشه پايان از طرف دست چپ بروي
در شكند واول پاي راست بر انجا نهد بعده پاي چپ را در
مالد وپاك كند انكاه باز اول پاي راست را بر روي سجاده
نهد وچون بر سجاده ايستاده شود ان كوشه را كه در شكسته
بود راست كند انكاه بنماز مشغول شود وچون از سجاده
بيرون آيد اول پاي چپ بيرون نهد وباز همان كوشه
جانب چپ را در شكند واكر سجاده دو تو باشد آن طرف را
كه دو كرانه كشاده باشد جانب دست چپ خود دارد وان طرف
را كه ميان بسته باشد جانب راست وحق سجاده نكاه دارد
وحق ان اينست كه تا بر سجاده باشد زبان ودل را از ذكر خالي

ندارد واگر در میان جمع باشد ذکر جنان کوید که جمع بر نا شد و براه
مطلع نکردند واگر سجاده جائی انداخته باشد که از طرف کوشه
نمی توان در آمد از طرفی که در می آید کوشه های طرف دیگر
را بید که بر سجاده آن طرف که سجده کند نشانی دارد تا آن جای
که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى گفته است زیر پای سپرده نشود واگر
در راه رود وخواهد که سجاده را بر کتف اندازد بباید که بر
کتف چپ اندازد و بر سجاده با ادب بنشیند وتا تواند
روی بقبله دارد و بدو زانو بنشیند یا پای چپ بیفکند
و زانو راست بردارد ونگذارد که پای برهنه شود ودست
بر دست نهد در آستین کشد ودستها در زیر جامه در نیارد
ونگذارد که ساق دست برهنه شود و بر سجاده کسی دیگر ننشیند
مگر باذن او و در میان جمع بینی نیفشاند وآب دهن نیفکند
واگر سرفه ویا عطسه اید دست بیش دهن دارد ودر عطسه
اواز بلند برندارد بلکه فرو گیرد وخویشتن را بسیار نخارد
ودست بمحاسن بسیار بجنباند واواز بلند برندارد وحرکات
خارج نکند وچون بمقامی که جای نشستن جمع است در
آید راست بر سجاده خود رود وبنشیند ومقام معلوم معین
خود را نکند وجوانان باید که دایم بر سجاده بنشینند مگر
وقت عبادت وقرآن خواندن بر سجاده بنشینند ودیگر

اوقات

اوقات را بحالت مستغرق دارد **باب چهارم در بیان اداب**
خدمت کردن شیخ را بهر نوعی بدانک خدمت کردن
از نفل نماز فاضلتر است وپیغامبر علیه السلام فرمود سَيِّدُ
الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ یعنی مهتر قوم خادم ایشانست ونیز فرمود
مَنْ خَدَمَ خُدِمَ یعنی هرکه خدمت کند مخدوم شود اما باید
که در خدمت ادب خدمت رعایت کند که عبد الله بن مبارک
گفت ادب در خدمت بهترست از خدمت ولایق خدمت کسی
است که او را با درویشان جنسیتی باشد بنسبت ظاهر وارادت
باطن ویا بمجرد ارادت هرکه ازین دو یکی ندارد او را خدمت
نفرمایند واگر یکی درویش را خاص لله تعالی خدمت کند آن خدمت
او را ضایع نگذارد دینی یا دنیوی پس خادم باید که در خدمت
سعادت دارین خود داند شعر ارادت نداری سعادت مجو
بجوگان خدمت توان برد گوی وگر مرد نه خدمت مردان
میکن ورنه نه سیه مستان میکش وشرط خادم آنست
که مطیع ومنقاد شیخ باشد وهمه کارها بمزاج شیخ کند و
اگر بتلاوت قرآن ویا بنماز نفل مشغول باشد وشیخ آواز
دهد ترک خواندن وگزاردن گیرد وجواب دهد ونیز شرط
خادم آنست که در جمیع مصالح دیانت نگاه دارد وهر
کالاهی که از آن شیخ باشد بی اذن شیخ انرا تصرف نکند

وبکسی ندهد وخود هم نخورد واگر آش در جوشیدن میریزد
یا شوربا از کاسه می افتد بخت[illegible] و افتادن [illegible] اما خود
نخورد وبکسی ندهد ودر هیچ چیز خیانت نکند [illegible]
سیاه شدن روی خادم شیخ محمد ترك در این باب مشهور
ست واگر بر جان خادم شیخ حکم کند او اطاعت نماید
وبر خادم ومرید شیخ واجبست که باشارت پیر کار کند
وهمین [illegible] جهت شیخ نگاه دارند اصلا بکسی التفات
نکنند واگر گناهی کند وشیخ عفو کند حق تعالی نیز عفو کند
اما اگر شیخ عفو نکند وان حق شیخ باشد حق تعالی نیز عفو
نکند وخادم هیچ حکایتی از شیخ پنهان ندارد واگر شیخ
چیزی پرسد راست گوید نه زیادت ونه نقصان که پوشیدن
ودروغ گفتن موجب شکستن عهد است وباید که خادم
بنیت وشفقت از همه صادقتر وحلیمتر وبارکشتر باشد
وبدل از همه قویتر ودیانت او از همه بیشتر وبکار نفس و
اهل خود اهتمامش از همه کمتر که خادمی جهت راحت
رسانیدن خلق است ودر یافتن خاطرها کسانیکه روی
بحق آورده اند وایشانرا از مهم معاش چون قوت وجامه
ومسکن فارغ داشتن گاهی از کسب وگاهی از فتوح وگاهی
[illegible] وگاهی از وقف وخادم باید که در خدمت متابع

هوا نفس

هوای نفس نشود ودر حالت خوشی وغضب یکسان باشد واز
[illegible] خلق [illegible] نکند ونیکخواه جمیع یاران باشد
وبچشم تعظیم در ایشان نگرد واگر نعوذ بالله میان دو مرید
شیخ خصومتی شود خادم شیخ را واجبست که میان ایشان
اصلاح دهد واگر مریدی نشود بی ادبی کرده باشد مرتبه
که عند الله داشته باشد از آن مرتبه بیفتد ورد شود پس
او را باید که بهر نوع که باشد تحمل کند وشرط خادم آنست
که [illegible] تجوید [illegible] راضی وشاکر باشد وخود را
چنان نماید که همه جایها پیش من یکسانست وباید که خوش
خلق باشد آینده ورونده را چنان نوازد که معتقد شیخ شود
که خادم آنست که خلق را بشیخ دعوت کند وشیخ آنست که
خلق را بخالق دعوت کند پس باید که دایما از احوال همه پرسان
باشد وصاحب غرض وآینده را منتظر ندارد مگر وقت مشغولی
باشد بعد نماز بامداد تا چاشت ووقت قیلوله تا ظهر وبعد
عصر تا عشا ویا آینده غیر جنس باشد وهرکرا داند که بملاقات
او وقت شیخ خوش خواهد شد در حال بگذارد وهرکرا داند
که وقت غارت خواهد کرد خبر بشیخ رساند واگر آینده چیزی
بیارد باید که اول ازو پرسد که بچه نیت آورده اگر گوید بنیت
استعانت رد کند پیش شیخ نگذارد که رشوت است واگر

هدیه ویا نذر باشد بر حکم اذن شیخ بستانند و فرق کند و خرج
نذر تجار و مزارعان و کاشیان باشد در وجه نفقه و کسوت
خاص شیخ و فرزندان وی و بعضی درویشان خلوتی خرج
کند و هرچه فتوح ملوک و کارگاه باشد در وجه رد قرض
و مانده درویشان صادر و وارد خرج کند و فتوح کسانی اگر
ظاهر نا وجه باشد علی حده بدارد چون سایلی از جنس مفرد
و مغنی و امثال ایشان رسد بایشان بدهد پس بدانک خدمت
چند نوعست جامه شستن و نگاه داشتن و فراشی کردن
و مقام روفتن و چراغ سوختن و کتابت کردن و طعام پختن
و خلال تراشیدن و دادن دستها شویانیدن و کندوری کشیدن
و موذنی و امامت کردن و سجاده داشتن و گستردن و
برداشتن و بیفشاندن و سیپاره بجهت ختم آوردن و باز
برگرفتن و اوقات درویشان نگاه داشتن و اسباب وضو
بجهت تهجد درویشان و چراغ معد کردن و جامه دوختن
و مستراح پاک کردن و کلوخ استنجا اماده کردن و از بازار
حوائج خریدن و بمقام او رسند و بجایها دور رفتن و کارها
دیوان ساختن و دریوزه کردن بجهت اصحاب و طعام
شیخ و اصحاب خلوت را از وجه قرض مهیا داشتن و وظایف
فقرا و مستحقان بی مزاحمت دادن و مراعات اوقات مشایخ

وگوشه

وگوشه نشینان کردن و با فقرا و مساکین بشاشت نمودن و
اوقات در ذکر و فکر و مراقبه شیخ و اصحاب خلوت از جان
[illegible]ت کردن و باز داشتن و رعایت دل شیخ ساعة فساعة
نمودن و دربانی کردن و بکارها دیگر که بدان حاجت افتد
قیام نمودن و ظاهر اینست که چندین نوع خدمت از یک
کس میسر نشود پس خادم باید که بحکم فرمان شیخ هر خدمتی
را یک کس معین نصب کند تا آن کار مهیا کرده دارد و
بوقت حاجت خاطر متعلق نشود و در توقف نیفتد اما شرط
هر یکی در خدمت اینست که ادب خدمت نگاه دارد تا
از خدمت برخورداری یابد و خدمت ضایع نشود پس بدانک
ادب جامه شستن اینست که باحتیاط تمام بشوید و جامه
شسته در جای پاک افکند و بر درخت جامه افکندن در
شریعت لا باس اما در طریقت ممنوعست و اگر جامه درویشی
و یا مسافری و استادی بشوید باید که بتبرک تقرب نماید
و دولت خود پندارد و منت بر خود شمرد که درویشی اورا
خدمت فرمود و همچنین هر خدمتی که کند تا بثواب رسد و
جامه شسته نا کرده شکرانه بر سر آن نهاده پیش درویش بیارد
که این شکرانه آنست که این خدمت مرا فرمودی و ادب
جامه دار اینست که جامه تنگ نکند و بقچه با احتیاط بندد و جامه

معطر دارد واگر شیخ جامه یا خرقه از کسی ابو عطا ان کس
هیچ توقع وطمع نکند واگر ناخواسته چیزی بدهد بستاند
ودر نظر شیخ آرد وهمه کس را از متعلقان شیخ همین حکم است
وادب کاتب اینست که هر کسی را مدح ودعا مناسب بنویسد
وهر چه شیخ بفرماید بعدل بنویسد بهیچ وجه زیادت ونقصان
ننویسد ودر نبشتن بخیلی نکند چنانک حق تعالی در کلام
مجید فرمود وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ
أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ یعنی وکو بنویسد میان
شما نویسنده بعدل یعنی باحتیاط نه زیادت کند ونه نقصان
وباز نماند نویسنده از نبشتن ونفع رسانیدن بمردمان
چنانک حق تعالی اورا احسان کرد نبشتن اموخت او نیز
مردمان را بنبشتن احسان کند وباید که از کسی توقع وطمع
نکند اما اگر کسی ناخواسته چیزی شکرانه بدهد بستاند
وپیش شیخ آرد وباید که آنکس که از جهت آن بنویسد خالی
نگذارد یا بکار دیگر احسان باشد وادب چراغدار اینست
که آستینها برزده وکمربند برمیان بسته باشد ومنت برکسی
ننهد وسخن درشت نگوید وهر بار چراغها وشمعها و
قندیلها راست کند وسر اورا بمقراض بگیرد تا دود نکند وبوی
آن درویشی را زحمت ندهد ودر وقت چراغ روشن کردن

دعا کند
وحضور

دعا کند که خدایا چنانک این چراغ بدست من روشن می
کردانی دل ما بنور معرفت ومحبت خود روشن کردان ودر
چراغ سوختن ودر کورستان که آنجا کسی نباشد مکروه
وچراغ وآتش را تعظیم نشاید کرد وتبرک نباید داد
وادب فراش اینست که وقت فراشی کردن آستین
برزند وکمربند برمیان بندد واول بساطها بردارد وبیفشاند
وجاروب بدست چپ گیرد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
اَلْيُمْنَى لِلْأَعْلَى وَالْيُسَارُ لِلْأَسْفَلِ وَدَفْعِ الْأَذَى یعنی دست
راست برای بالای ناف است ودست چپ برای فرود ناف وبرای
دفع ایذا واگر نان ریزه وطعام که افتاده باشد آنرا بدست راست
بردارد وچنان جاروب دهد که از گرد درویشی را زحمت نرسد
وباید که از درون مقام آغاز کند وجانب در کناسه را ببرد
بر عکس این نکند وبعد نماز دیگر تا صبح اصلا جاروب ندهد
که ممنوع است وبیش در آستانه در جاروب دهد که موجب
وسعت وغناست وادب دربان اینست که پیوسته بر سر
در نشسته باشد واز احوال آینده وروند نیکو تفحص کند هر کرا
بداند که با محب او وقت شیخ خوش شود در حال بگذارد واگر کسی
باشد که وقت شیخ غارت کند یا محال طلبی کند وباید آموزی
کند یار از ایا صحبت وی مضرست در دین یا در دنیا اینچنین

کس را بهیچ وجه کرده [illegible] ... [illegible] کس و این
شیخ درون نکذارد و از [illegible] ... [illegible] اوهم
اعتقاد را شاید [illegible] ...
آید و خادم شیخ را از آینده خبر کند هرچه اشارت
بلد کار کند و ادب آبدار اینست که آبخانه را پاک
دارد و خمها و سبوها هر روز بشوید و جمله آن دهان پوشیده
دارد اگرچه خالی باشد و آونچنان نهد که روی و ناودان
جانب قبله باشد و دهان مشك تمام بشوید و بسته دارد
و دست چوب شده بکوزه و سبو نرساند و آستین برزده و کمر
برمیان بسته حاضر خدمت باشد و خود را خشبوی کند
و در حالت پر کردن آب باید که جنب و بی وضو نباشد و در حالت
رفتن و آمدن چپ و راست ننبیند نظر بر راه دارد و در تابستان
و زمستان آب خوردن سرد کند بدانچ [illegible] باد کردن و آب
زدن و در زمستان آب وضو و غسل گرم کرده دارد و اوانیها
و غسل و وضو موجود مهیا سر پوشیده و ناودان طرف قبله
کرده دارد و ادب تنبولدار اینست که برك را در جامه
پاك تپچیده در جایی دارد با احتیاط تمام و در هر برگی تفحص
کند که تنسته عنکبوت نباشد و برگها بشوید نگاه بیره کند
وچونه باحتیاط در بیره نهد که پراکنده آلوده نشود ودر [illegible]
نیز

[illegible] ... [illegible] آتش [illegible] تشنه
[illegible] ... [illegible] وچونه هر ستمع
[illegible] ... [illegible] کند و بهیزد و
آتش چونه و خریطه شیاری نیز پوشیده دارد بدانك اهم ترین
پیشه‌ها پختن طعام است هم تخم عبادت و هم تخم معصیتاست
پس باید که هر که بدین عهده باشد بغایت هوشیار و مؤدت
[illegible] پاکیزه با وضو باشد و ظاهر اینست که از یك کسی این کار
برنیاید پس خادم باید که بر پختن و کشیدن و جز آن یکان دوکان
نفر بقدر حاجت معین نصب کند و شرط هر یکی که بر عهده باشد
همین است که بغایت هوشیار و مؤدت آستین برزده و کمر بند
برمیان بسته باشد و ادب مطبخی اینست که مطبخ
را لطیف دارد و اونیها نظیف و ناشسته و ناپوشیده ندارد
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم منع کرده است و از هرچه طبیعتی
نفرت گیرد احتراز کند و نفس خود را پاك و معطر دارد در
حالت جنابت و بی وضوی کرد مطبخ نگردد که در طعام بوی
ناخوش آید و بی برکت شود سبب حضور شیاطین و جمله
یاران مطبخ را همین حکم است و چون خواهد که در طعام
پختن شروع کند اول وضو کند و دو رکعت نماز بگزارد و از
حق تعالی لذت و لطافت طعام بخواهد و برای خود را تشفیع

درویشان و کنوری کشیدن
پیش ایشانست زیرا که طعام

آرد و دستها دایما شسته دا[illegible] کوشد [illegible] چشید
و ناکشیده با کلوخ بخت[illegible] آید [illegible] کم بکشد [illegible]
و قسمت برابر کند [illegible] بخل [illegible] حیف کند
در عقوبت سخت افتد و از خدمت هیچ بهره نیابد و خدای
را عز و جل حاضر و ناظر داند و این نوع خدمت از [illegible]
خدمتها بزرگتر است و در نفع دینی و دنیاوی عظیم [illegible]
وقت کشیدن آواز بلند نکند و باید که سبک دست و بسرعت
بکشد و توقف ندارد و بی رخصت شیخ اصلا طعام تصرف
نکند و در هیچ چیز خیانت نکند و روا ندارد که طعام بیش
از کشیدن خرج شود و مطبخیان سلف بینی می بستند تا بوی
طعام بمشام نرسد و شرط اصحاب آنست که اول مطبخی را چشانند
انگاه خود خورند که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین
بوده است و اگر در طعام شوری و تلخی باشد با مطبخی شوری
و تلخی نکنند بلکه آن طعام با وی بی کراهیت بخورند و ازو
عفو کنند و در مجلس او را نگویند و اگر مطبخی بدین اشارت
فهم نکند بنرمی و خلق نیک بگویند و مطبخی هم باید که کسی را
نشورد تا از کسی سوخته نشود که سوزنده راست سوخته شود
و بنفس پیدا نشود و سخن زفت نگوید و گرمی نکند که مطبخ
سرد و مطبخی گرم بلائی عظیم است و مطبخ گرم و مطبخی سرد نعمتی
جسیم است

[illegible] کم [illegible] شایسته [illegible] است از دهان [illegible] و اگر
[illegible] بلند [illegible] نمی کند [illegible] مطبخی [illegible] بخورش کرامی نیست
[illegible] بر [illegible] مشایخ [illegible] و بسلط
[illegible] گویند و ملطان بندگی مخدوم جهانیان قدس الله روحه
[illegible] مشایخ دیگر قدس الله ارواحهم حضرت ابو الفتح
[illegible] که طعام پیش درویشان بکشد اول باید بر سر هر کاری
و بر سر هر نوعی از طعام یکان دو گان نفر بر قدر حاجت معین نصب
کرده باشد و شرط هر یکی اینست که پاک و پاکیزه معطر با وضو باشند
و در دست چراغ و قندیل نه بندد و از هر چه طبیعتی نفرت گیرد
از ان احتراز کنند و موقت باشند و مجد منتظر آستین تا میان
ساق دست برزده نه تا آرنج که آن بی ادبی است و کمربند بر میان
بسته باشند و هیچ بی ادبی نکنند غلبه و غوغا بدره بسیار نگذار
بردار نگویند آواز بلند بر نیارند بلکه خاموش کرده خدمت
کنند و باید که همه کارها باشارت روان کنند و هر که بر سر جمع در
آید باید که اول خدمت کند بعده در آید و هر چیزی که پیش کسی
بنهد باید که بدست راست بنهد بعده دو نفر طشت و افتابه
شسته پاک کرده بدو دست گرفته از جانب پایان مجلس در
آیند و باید که احتیاط کنند که زیر طشت و افتابه خراش نباشد
و بجلد یکی طشت بدو دست بگیرد و پیش شیخ و یا مقدم مجلس

بنهد بعده پیش هر که او بفرماید مصلی افتابه [illegible]
وانگشت شهادت دست چپ [illegible] او دان [illegible]
بریزد که جامه کسی [illegible]
وظیفه اعلی [illegible] و هر دو نفر مقابل روی بروی نه پهلوی
پهلوی پشت را خم داده سر فرو کرده چشم پیش داشته
پای راست بر انگشتان پای چپ نهاده خدمت کند بعد
مقدم مجلس شو بایند راستاوی طشت را نگه دارند اگر
چپاوی نگه دارند بی ادبی نباشد که بروایتی راستا شوباند
هم معتبر است اما اکثر عمل بقول اول است و اگر جماعت کثیر
باشد دو طشت بگیرند یکی راستا دیگر بعده کندوری جمع
کرده برد و دست نهاده بیارد که در جمع در آید خدمت
کند اول از پیش شیخ فراز کند و بجانب پایان بکشد بعده
نان بدست راست در میان کندوری چند جای مقداری
مقداری توده کرده بگذارد و بدست راست بالا کرده
ودست چپ زیر نانها نهاده برکرانه کندوری نان را ست
هموار فراز کند و نان توکرده چنان نهد که لبها نان
جانب درون کندوری شوند اول از پیش شیخ آغاز کند
هموار نه دو نصیب پیش شیخ بنهد و چند نصیبی دیگر هم
اگر بنهد شاید که اگر باری در اثناء خوردن برسد اورا

کار

کاسه و بقیه نان هر انچه باشد پیش شیخ نهد و پیش هر یکی موازنه
[illegible] بار نهادن حاجت نشود و همچنین هر قسمت که
[illegible] پیش شیخ [illegible] کنیزها کندوری
نان بیشتر نهد بعده نمکدان از پیش شیخ نهد بر کندوری
[illegible] قدری قدری نمک بالاء نانها بنهد و نمکدان بر نان
نمک [illegible] بر کندوری نباید نهاد که مکروه است بعده سبزی
[illegible] یا پودنه و ترب و غیر آن بر نانها بنهد بعده کاسهاء
آش و صحنکهاء طعام بقسمت نهد چنانکه هیچکس از هیچ
جنس طعام محروم نشود از صدر تا پایان و باید که آرنده
و برنده کاسها چنان بیارند و برند که دست و جامه خود
و دیگری آلوده نشود و چنان بدارند و بردارند که بر سر
و جامه کسی ریخته نشود و سرشک هم نرسد و نان بر
اوندها آش و طعام نیاویزد و چون از ترتیب نهادن
فارغ شود خادم در صف نعال ایستاده بگوید کلوا بسم الله
و باید که بر سر جمع ایستاده باشد تا جماعت فارغ شود بعده
باز بترتیب هرچه نهاده است بردارد و نان ریزه و استخوان
از سماط دور کند و بجای نهد و سماط را پاک کند و سوسته
باید که کرباس پاره در میان سماط دارد تا اگر بشوربا آلوده
شود بدان بکمال پاک کند بعده سماط را گرما رد از آنکس

[illegible] شویانیده بود [illegible]
را پیش شیخ کرده است [illegible] شیخ کند [illegible]
منص [illegible]
حیاات [illegible] روی بتو داریم تا [illegible]
توجه ماست بعده در پایان ایستاده [illegible]
نهاده التماس فاتحه و تکبیر کند بعده خلال [illegible]
کرده دهد و شرط خلال دادن پیش از دست [illegible]
است و باید که خلال دهنده بدو انگشت میانگی و شهادت
گرفته و کف دست مشت بسته جانب پشت انگشتان
بدهد تا ناخن جانب برادر مسلمان نشود و اغاز از شیخ
کند بعده جانب راست او بدهد و خلال از نی و چوب گز
و انار و از جاروب و حصیر نباید داد و نباید کرد بلکه از
درخت تلخ معروف الاثر بدهد بعده دست بشویانند
همبرای طریق که اول شویانیده بود آغاز از کسی کند که
اول اغاز کرده بود و در میان آب ریختن بدل مناجات
کند که الهی چنانکه باب ریختن این ضعیف دستها این
درویشان پاک میشوند دلها از جمله فسادها پاک واز
محبتهاء غیر خود صاف کردان واگر بدانکه دست درویشان
را جویی رسیده است و چربیده اند ازاشان در جای

جمع او ردانکاه برجارد
نهدکه ابتدا از پیش شیخ نم

کرده

[illegible] در ویشان [illegible]
[illegible] تا نحو [illegible] باد [illegible] دست و
[illegible] باشد باید که
[illegible] شوید بعده دست اصحاب بشویانند تا طاقت
[illegible] و اصحاب مجلس در کراهیت نیفتند بعده
[illegible] چون تمام اصحاب را آب خورانیده باشد خود
[illegible] بنشیند توجه بصدر مجلس کند آب خورد
[illegible] شرط آب دهنده آنست که اول در آب نظر کند تا اگر چیزی
گرم و خاشاک باشد دور کند و بدست راست قدح گیرد
و بدست چپ فرو قدح دارد و بتعظیم دهد و هوشیار باشد
تا وقت دادن آب ریخته نشود آغاز از شیخ کند بعده جانب
راست او بگرداند و در میان طعام خوردن آب را عرضه نکند
بر اصحاب مجلس اما اگر کسی طلبد او را بدهد و اصحاب باید که
چنان نخورند که در میان خوردن باب محتاج شوند یعنی
آهسته خورند و لقمها خرد برگیرند و نیک بخایند تا
حلق نگیرد و بقیه آب که از خوردن مومنی در قدح بماند ریختن
آن از روی طبیعت شاید اما از روی شریعت و طریقت نشاید
ریختن زیراکه در آب اول صفت طهارت بود این زمان
صفت شفا زیادت شد پس باید که آنرا ایستاده بخورد اما

با الی دیگر ضم نکند که سبب زحمت شود که پیغامبر علیه السلام
فرمود سُؤْرُ الْمُؤْمِنِ شِفَاءٌ وَضَمِّهِ دَاءٌ و نیز خوردن
اب زمزم و آب سبیل این چهار ایستاده [illegible]
برکند هر وقت چیزی تفکه اول از شیخ اغاز کند
راستاوی بگردانند اول ساری دهد بجره برك بجده
و هیچ وجه بی ترتیبی نکند و اگر تقدیم و تاخیر کند سبب تحزن
ماجرا شود و هر که چیزی برهد باید که بطریقی دهد که ناخن
جانب برادر نشود و هیچ کس از وضیع و شریف میل نکند
و جانب روی کس نه بیند و قدری چون بر دست یکی برادر
تا اگر حاجت افتد او را بدهد و برکت دادن آینده را بجای
طعام و جامه است و سبب اکرام وی و پرده پوشیدن فقر
دهنده است و سبب دفع علتها خورنده است باب
پنجم در بیان اداب طعام خوردن و اب اشامیدن و
میزبان و مهمان و اعراس مشایخ قدس الله ارواحهم
بدانکه خوردن اگرچه فعل عادتی بهیمی است اما چون
باداب باشد عین عبادت گردد و از جمله أُولَئِكَ يَأْكُلُونَ
كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ بیرون آید و شکر عقل بجا آورده باشد شیخ
ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی قدس الله روحه میگفت
انا اکل فاصلی یعنی همان حضوری که در نماز دارم همان حضور

در خوردن

در خوردن [illegible] و طعام بیش این طایفه اگر یکی در حالت
طعام [illegible] آید [illegible] سلام نگویید و اگر سلام گوید علیک
[illegible] همچنین مقتدیان کنند [illegible] آواز بلند بر نیارند
و نوعی نکنند پس باید که باداب بخورند چون خواهند
که طعام بخورند باید که اول نیت کنند که طعام میخوریم
از برای قوت عبادت نه برای هوای نفس و وضو کنند که
طعام بی وضو خوردن درویش را هیچ مصیبتی ازین
بزرگتر نیست که کاهلی در عبادت و فراموشی آرد و دو
رکعت شکر وضو بگزارند و با ادب بر سفره آیند و طعام
بر سفره خوردن سنت است که رسول علیه السلام بر
سفره نعل خورده است اما بر خوان نخورند و نعلین
پوشیده طعام نخورند و قصد نکنند که بر صدر که بر دبلك
صف نعال اختیار کنند اما اگر در صدر طلبند بتاکید خود را
نرنجد با ادب رو و جای که بنشانند بنشینند و پیش
از حاضر شدن طعام دو دست تا بند دست بشویند
اما اگر طعام حاضر شد دست شستن مکروه هست و
دستها بعد شستن جای دیگر نرسانند و بجامه خشك
نکنند و تا خادم بسم الله نگوید نه شیخ و نه هیچکس دست
بطعام دراز نکند و بعد بسم الله گفتن نیز هیچکس دست

بطعام [illegible] نصیب [illegible]
کند عهده آن جمع و [illegible]
جهت کسی انتظار کردن مکروه هست [illegible]
در خانقاه شیخ سیف الدین باخرزی [illegible]
چون بانگ سماط نشنید جانب نردبان فرود آمدی [illegible]
سیف الدین قدس الله روحه گفت چرا انتظار [illegible]
از نردبان فرود آمدی خود را از بام چرا نینداختی [illegible]
را اکرام کنند یعنی چون نان حاضر شود منتظر ناخوردن
نباشند اگر در خانه خود باشند اما اگر در مجمع باشند ویا
در خانه میزبان باشند منتظر مانند تا اذن شود و دست
آلوده با نان پاک نکنند و نمکدان و لونها بر نان ننهند
پس چون خادم بسم الله گوید دست راست را بنمک زنند
بسم الله گویان و بدو انگشت قدری نمک برگیرند و در دهن
کنند و بر پای چپ بنشینند و پای راست ایستاده کنند
مگر اینکه پیش بزرگی باشند و بر سر دو زانو بنشینند و تکیه
کرده بر دست و غیر آن نخورند مگر عذری باشد و نان را بدو دست
بشکنند و لقمه خورد خورد بدست راست بسه انگشت
برگیرند که آن سنت است و بدو انگشت نخورند که آن تکبر است
و نه بچهار که آن حرص است مگر طعامی که بسه انگشت جمع نمی آید

[illegible] نبایند لقمه
[illegible] در دهن نیفتد و لقمه
[illegible] کند که آن نشنود و بر جانب [illegible] اول لقمه بگویند
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و در سیوم [illegible]
[illegible] آن را دل فراموش شود و وقتی که دعا آید بگویند
بسم الله الرحمن الرحیم اوله و آخره و شیخ و صاحب مجلس
[illegible] بگویند بسم الله علی و علی کل آکل و بلند
بگویند تا اگر کسی را فراموش شده باشد یاد آید او بگوید
و این دعا بخوانند اللهم ارزقنا خیرا منه و اگر برنج
باشد درود بسیار گویند و اگر شیرینی خورند بگویند
اللهم ارزقنا حلاوة الایمان و لقمه نیکو بخایند و جانب
راست بخایند و چون لقمه فرو برند بگویند الحمد لله و تا
اول لقمه فرو نبرده باشند دست بلقمه دیگر دراز نکنند
و تا نان شکسته بیابند درست را نشکنند زیرا که نان
تا درست می باشد تسبیح میگوید و نان بطریق حرص
نشکنند و در اول و میانه این دعا بسیار بخوانند اللهم
بارک لنا فیما رزقتنا و قنا عذاب النار و بترتیب خورند نخست
نان و گوشت و ترشی بعده برنج و هرچه مانند آن باشد بعد
از آن شیرینی و یکدیگر را خلط نکنند و آشی که باشد بانخست

طعام بیاشامد برای تقویت حرارت [illegible] چیزی
هضم و دست کرد کاسه برنهادند از میان [illegible] که
برکت نازل میشود از [illegible] طعام [illegible] اگر [illegible]
از پیش خود خورند مگر آنکه میوه باشد که آن [illegible] از هر طرف
خوردن روا باشد و اگر طعامی از دور باشد بقصد دست
آنجا نرسانند که سخت بی ادبی است و دست و دهن بطعام
آلوده نکنند و در میان خوردن دست در کاسه [illegible]
و لقمه که بدهن گزیده باشد در شوربا و سرکه نیندازند
و اگر بچمچه خورند باید که چنان بگیرند که دنباله دسته
چمچه میان انگشت ابهام و شهادت باشد نه بطریق
مشت بسته که دنباله آن بر انگشت بنصر آید و برکنند چمچه
را بکرانه که دهن نرسیده است و لقمه روغن آلوده در
سرکه نیندازند و وقت برداشتن لقمه و چمچه برکرده
سر بر کاسه نیارند و نظر پیش خود دارند و بلقمه روی
دیگران نظر نکنند و اگر از دهن چیزی بیرون کشند روی
از کاسه بگردانند و پیش دهن دست راست بدارند و
بدست چپ آنرا بگیرند و اگر عطسه آید نیز دهن از کاسه
بگردانند و دهن بپوشند و همچنین بر دهن دست راست
بدارند در آروغ و سرفه و در مجلس آروغها نکنند اما

اگر

اگر [illegible] دفع کنند و در طعام بوی نکنند
و نخورند [illegible] نفخ میخورند دمیدن مکروه نیست و طعام
گرم نخورند صبر کنند تا خنک شود و یا باد سرد
کنند و طعام عیب نکنند اگر اشتها دارند بخورند و اگر نه
بگذارند و باید که طعام بعد گرسنگی سخت خورند و در
تاریکی نخورند و ایستاده و در حالت رفتن نخورند و
بر سر طعام ساکت نباشند حکایت صلحا و فایده علم گویند
و ذکر مکروهات طبیعی چنانک بول و غایط و جز آن نکنند
و اگر خرما خورند استخوان آنرا بپشت دست چپ بگیرند
و پیش خود جمع آرند و در یک طبق خسته و خرما را جمع نکنند
و اگر شمردنی چیزی بخورند چنانک خرما و جز آن طاق بخورند
هفت یا یازده یا بیست یک و اگر خادم ننشیند شیخ
او را لقمه دهد و او ایستاده بخورد و لقمه دادن هر کسی
را سخت مکروه است لقمه کسی دهد که لقمه او صورت
مواهب نعمت حقیقی باشد و بپیش جماعت که طعام میخورند
نروند مگر آنکه یقین دانند که خوش خواهند شد و هر که
بر جماعت که طعام میخورند بیاید سلام نکند سکوت کرده
بیاید بنشیند طعام بخورد بعد دست شستن برخیزد سلام
کند و از جهت آنکه از سر کند و برخیزند اگرچه از نان سر

[illegible] خورند شاید و بباید که تا سفره بر نگیرند
[illegible] و بعد خوردن کاسه آلوده نگذارند
و [illegible] نلیسند و انگشتان نلیسیده باز دهان [illegible]
نبندانند و دست و دهن را بسفره و نان پاک نکنند
چون فارغ شوند دست بنمک زنند و این دعا بخوانند
اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنَا بِهٰذَا الطَّعَامِ فِي طَاعَتِكَ وَلَا تَسْتَعْمِلْنَا
فِي مَعْصِيَتِكَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِآكِلِيهِ وَلِمَنْ سَعَى فِيهِ و اگر
مهمان باشد نیز بگوید و لصاحب الطعام و اگر در طعام
نوعی شبهه باشد اندوه بسیار کند و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
عَلَى كُلِّ حَالٍ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ قُوَّةً لَنَا عَلَى مَعْصِيَتِكَ
و اگر خربزه را بخورد باید که بتبرک خورد و چون خواهند
کرد ابتدا بخوانند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِنَّ الْبَقَرَ
تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ و وقت
بریدن بخوانند فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ تا حق
تعالی از اطیب گرداند و تا توانند چیزی از تخم و پوست
خربزه نیندازد و اگر عسل بخورند بنیت شفا خورند
و مستحب است که دانه انار ریزه نکرداند و انگور یکان
یکان دانه بخورند و سنت است که قثا را با نمک خورند
و آغاز خوردن از فرو قثا کنند و تا توانند سیر را نخورد

خاستن کاری است اما درین محل نشاید [illegible] از جهت
حاجتی برخیزند مگر از جهت فوت جماعت [illegible] کسی
بنشیند او را از آن جای برندارند و اگر طعام خورند [illegible]
موج نکنند و اگر خورش نباید ذم نکنند و اگر [illegible]
بسیار بیند زلّه نکنند که مکروه هست و اگر طعام با کسی
شرکت افتد با وی چنان بخورد که او خشنود باشد و نصیب
خود بر یکی ننهند که این جفا باشد در حق آن یار چنانچه
که او را به بسیار خواری نسبت کرده باشند و نیز مید سر او را
که باز خواست کند که در من چه بسیار خواری دیدی که در
حق من این کردی مگر آنک سخی باشد یا بزرگی که از دست او
بترک خورند و یا آنک طعام غریب باشد و ایثار کند شاید
و یکدیگر را نگویند که بخور بخور الا شیخ بگوید مریدان را بر سبیل
بسط که ایشان بحضور شیخ هیبت خورند و تا جمیع سیر
نشوند دست باز نکشند تا حمل بریه نکنند که او جایی دیگر
خورده است و یا تکبر میکند الا آنک اندک بخورد موافقت
اصحاب تا همه سیر شوند و اگر نتواند عذر خود بیان کند
و در میان جمع باید که از عادت خود کمتر نخورد که ریا شود
و اگر بنیت ایثار کمتر بخورد نیکو بود و نیز زیادت از عادت
هم نخورد که ظلم باشد و اگر زیادت خورد بدین نیت که تا

دیگران

واگر بجهت داروی بخورد [illegible] گرلی
ابن عمر رضی الله عنهما [illegible] ام خورد بید
داشتی چون پخته شد [illegible] از اجی [illegible]
ترب خوردن اینست که در اول [illegible]
باد کنش نابری بدازان نماید پس چون خادم فاتحه
وتکبیر التماس کند بر دو زانو بنشیند [illegible]
بر دست چپ نهند وبادب بخوانند وچون خلال
دهد بدست راست بدو انگشت وسطی وشهادت [illegible]
بسته جانب پشت انگشتان بستانند همچنانک تا خم
جانب دهنده نشود واورا این دعا کنند بشرک الله
بالخیر وخلال کنند اول جانب راست دندان بالا وختم کنند
بدندان فرو جانب راست وآنچ از دندان بخلال بیرون
کنند فرو نبرند بلک در دست چپ نگاه دارند چون
طشت پیش آید دران اندازند ودر مجلس خلال بمبالغه
نکنند در دندان بیش باشد از او بر کنند بعد آن می
توان در محل دیگر باقی دور کردن واگر اشنان دهند بدست
راست گیرند ونگاه دارند تا اشنان از دست در طشت
نیفتد که آن بی ادبیست وچون دست شویند جامها
گرد آرند ونگاه دارند تا سرشك نرسد وشوینده را

[illegible] اللهم [illegible] من الذنوب وبرأك من العیوب
[illegible] گاه در میان جماعت
[illegible] اگر ضرورت که [illegible] باشد کم در گرانها
[illegible] کسی در طشت اندازد یا در پشت
[illegible] باشد مضمضه کردن بضرورت وهمچنان دست شسته
[illegible] تا آرنج بمالند وچون از دست شستن
فارغ شوند آب خورند وباید که تا توانند در میانه طعام آب
نخورند که از روی طب زیان دارد حکما گفته‌اند آب پیش از طعام
معده را سرد کرداند ودیگر از روی ادب کوزه چرب شود
ودیگر از کراهیت آید واگر ضرورت افتد دهان را پاك
کند آنگاه کوزه ویا قدح را بدست راست چنان بگیرد که بطعام
الوده نشود اما بدست چپ نگیرد ونیز بعد طعام هم آب
نخورند اصلا تا دست نشویند وبعد دست شستن نیز
آب نخورند تا طشت را از میان جمع بیرون آرند پس چون
آب خورند قدح ویا کوزه را بدست راست گیرند نه بدست
چپ اول در کوزه نظر کنند خاشاکی وحیوانی نباشد ودست
چپ زیر کوزه بدارند تا آب بر جامه نچکد وآب بسه دم بخورند
آهسته اندك اندك چنانك بچه شیر از پستان مکد نه همچنانك
دهقانی عب عب کند واگر آب دهنده حر باشد بگیلم خورند

واگر ممکن باشد او را بنشانند [illegible]
بسم الله و در آخر گویند الحمد لله و [illegible]
بگویند الحمد لله رب العالمین و [illegible] کرسی
و آخر الحمد لله رب العالمین ما [illegible] بخواند
الذی سقانی ماءً عذبًا فراتًا برحمته و لم یجعله ملحًا اجاجًا
بذنوبی و آب از دهن مشک و سبوی فراخ [illegible] نخورند
و در میان قدح در اثناء خوردن ندمد و نفس نزند و چون [illegible]
بستانند برگ [illegible] دهند و دعا کنند بدین طریق اللهم
ارزقه فواکه الجنة و باید که تا شیخ و یا مقدم مجلس نخورد
نخورند اول [illegible] یکان یکان [illegible] در دهن انداز[د]
چنانکه نظر اصحاب درون دهن او نیفتد و یکبارگی
بهکه نکنند و سپیدی با انگشت شهادت استعمال کنند
و این دعا بخوانند اللهم ارزقنی فواکه الجنة بعده بر
خیزند و مضمضه کنند و دو رکعت شکر طعام بگزارند
نیت برین عبارت کنند اُصلّی رکعتین شکرًا لنعمة الله تعالی
تکمیلًا للفرایض بخوانند در رکعت اول بعد فاتحه و الهکم
اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و در دوم الم الله
لا اله الا هو الحی القیوم بعد از سلام این دعا بخوانند
اللهم ما رزقتنا مما نحب اجعله عونًا لنا علی ما تحب اللهم

اجعله

[illegible] آداب میزبان اینست که
[illegible] بجهت خوش گردانیدن دلها
[illegible] اعانت [illegible] و باید که مهمان را
[illegible] خبر کنند و وقت معین گردانند و دعوت
[illegible] اجابت کردن [illegible] دشوار آید و یا بسبب
[illegible] دیگران نوعی ایذا رسد و صالحان را دعوت
[illegible] اعانت باشد بر صلاح نه فاسق را تا اعانت نشود
بر فسق و ضیافت یاران کردن بچند مرتبه بهتر است از آنکه
فقیران اجابت کنند و چون مهمان آید باید که استقبال
کند و دست او بگیرد و در خانه در آرد با وی بشاشتی کند
و مدح و ثنا بروی گوید اول سلام باز اکرام باز طعام و در
جای نیک و پاک پاکیزه معطر بنشاند و ناموافق و نااهل
چنانکه بچه بی ادب و فرزندی بی خرد و همسایه احمق یا [illegible]
جاهل یا مسخره و کسی که بوی ناخوش دارد از خوردن پیاز
و یا سیر گنده بغل و گنده دهن با مهمان ننشاند و اگر دست مهمان
[illegible] بشوید بهتر باشد که امام مالک یا امام شافعی
رحمة الله علیهما چنین کرده است و باید که از طعام حلال
پاکیزه پیش آرد هر چه موجود باشد تکلف نکند که بیان سبب
مهمان را دشمن داشته شود در حدیث است هر که مهمان

را دشمن دارد چنانستی که خدای عز و جل [illegible]

اما اگر قدرت تکلف باشد بنیتی صالح [illegible] اکر کسی

وقت حاضر کردن طعام تعجیل کند [illegible]

گفت شتابی کردن از شیطان است مگر [illegible]

و تجهیز مردگان و نکاح دختران و وام کزاردن [illegible]

از کناهان توبه کردن و ولیمه تعجیل سنت است [illegible]

برای غایبان انتظار نکنند مگر برای فقیری [illegible]

خاطر شود و نکوید طعام پیش آرم یا نه خواهی خورد باید

باید کم بیش آرد اگر بخورد و اگر نه برگیرد و در وقت خوردن

زمان زمان نکوید بخور بخور و سفره برنگیرد شاید که کسی

هنوز سیر نشده باشد و بسیار طعام پیش مهمان ننهد که

تکبر شود مگر بدین نیت که آنچ زیادت ماند از حساب نباشد

و اگر خربزه و خیار و مانند این پیش مهمان بنهد باید که اول

خود بچشد اگر شیرین باشد بنهد و از مهمان خدمت نکنانند

که مروت نباشد و خود سکوت نکند و اگر در طعام تاخیری

باشد میوه و یا شیرینی و یا شنول هرچه موجود باشد پیش

مهمان آرد خالی نکذارد یا کتاب حدیث پیش نهد تا حظ دینی

کیرند و بشنیدن مهمان نکوید که این طعام را بچندین خریده

ام و منت بر مهمان ننهد و بداند که مهمان رزق خویش میخورد

ومن امانت

[illegible] و تسلیم [illegible] و باید که بحضور مهمان بر اهل

[illegible] ب [illegible] از جهت مهمان بر ایشان علوفه

[illegible] را طلب کند اما مخصوص نکرداند بعضی را

[illegible] قطع رحم است و اگر جماعتی

و یا یکی در خانه تو آیند باید که از طعام و شراب آنچ حاضر باشد

[illegible] بسیار ست پیش آرد که از مکارم اخلاقست

[illegible] یکی دیگر روغن و آید و برای کسی که آید حق است که

آنچ میسر شود پیش آرد و اگر چیزی نیارد جرعه آب را پیش

آرد و اگر شان روز و آن شب در مقت خدای عز و جل باشد

و چون مهمان باز کردد تا در خانه خود برابر او رود و اگر مهمان

در شب در خانه آید باید که جهت قبله و جای متوضا وا بنماید

و آداب مهمان اینست که اول نیت کند در اجابت متابعت

پیغامبر صلی الله علیه و سلم و خوش کردانیدن دل برادر مومن

نه راندن شهوت و باید که خالی دست نرود چیزی بر دست

کرده رود و بهترین چیزها نقدست که برای جمیع حوایج را

کار آید اما چیزی معین همین حاجتی معین را کار آید تا

اگر تنکه نباشد یا بکه خورده کرده برد و یا چیزی مناسب

حال دعوت برد چنانک میزبانی در باغ و یا کار خیر دختری

زن یا نقره دم وارییک و آنچ مناسب باشد ببرد و چون

[illegible] قبول نکنند و در خانه وی نروند
[illegible] طعام البخیل داء
[illegible] خوشتر است و طعام
[illegible] خوشی است دعا بخیل را
دفع کن [illegible] در خانه خود نمی [illegible] بلکه دو نفر استدعا کنند
مطلق [illegible] کنند و اگر هر دو برابر استدعا کنند اجابت
[illegible] که خانه وی نزدیکتر است و اگر خانه هر دو برابر است
[illegible] کسی را که صحبت با وی بیشتر است و بهانک
حیوان صادق و معتقدان واثق را باید که بارواح پیران خود
[illegible] رحلت ایشان فتوحات و نعمت داری خیر کردد و
عمر و مال ایشان بیفزاید و بمراد خود رسند و محتاج هیچ مخلوقی
نباشند و عاقبت ایشان ببرکت نظر پاک پیران بخیر شود
که بتجربه چنین معاینه شده است و توفیق نیابد بعرس پیری مگر
مریدی صاحب دولت و نعمت و شرط عرس آنست که هم در آن ساعت
لطیفه که آن بزرگوار رحلت فرموده است طعام کنند و اگرنه
هم در آن روز تا سه روز بعده هر وقت که خواهند باید که داخل
اخلاص شریف بود و خارج از شایبه تکلف اگرچه اندک
باشد و لهذا حضرت شیخ مخدوم جهانیان قدس الله روحه
واوصل الینا فتوحه گاه بودی که بسیار موجود فرمودی که

اطعام فقرا عام بر حسب
قدرت اکرام کنند تا ببرکت
ایشان صح

در خانه میزبان در آید [illegible]
نظر کنند و هر جای که [illegible] که کسی
آنجا و آن [illegible]
[illegible] چیزی بجا آورد [illegible]
برنگیرد که حرام است مگر [illegible] میزبان الحاح کند و [illegible]
برگیرد با وجود الحاح باید که از کرم [illegible] نمی‌باید
و چون طعام خورد میزبان را دعا کند برخیزد مگر [illegible]
بیارد آنگاه بنشیند و بی اذن بیرون نیاید [illegible]
ستره باز کرده اگرچه در حق وی تقصیر رفته باشد [illegible]
میزبان گیرد و بصورتی پیش آید یا زبان یا بجهینی که او
داند که خوش شده است و شکر طعام بجای می‌آرد و اگر اختیار
بدست مهمان دهند باید که طعامی که سهل باشد اختیار کند و اگر
بداند که میزبان بخواستی خوش خواهد شد بخواهد و روزه داشتن
مهمان را مکروه است مگر باذن میزبان و اگر روزه دار باشد باز
نماند بلکه حاضر شود پس اگر میزبان را وحشت نباشد سوی خویش
بحدیث خوش قناعت کند و اگر بجد روزه بکشاید و نفل زیادت
برابر نبود مگر باذن میزبان و در راه بشتاب نرود و از میزبان
هیچ مطلبد مگر نمک و آب و مقداری بخورد که در خانه خود میخورد
نه زیادت و نه نقصان کان از خیانت و نفاق باشد و استدعا کسی

قبول

نیست چنانکه حق تعالی در کلام مجید
اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ [illegible] که کسی
وَاِخْوَانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ [illegible]
چون برسد ایشان [illegible]
بینا [illegible] ایشان و یاران بدی کشند ایشان را در کمراهی
یعنی اخوان شیطان نمی توانند یاران بد را وسیله [illegible]
می سازد و ازین جهت کفتند که یار بد بدان شیطان بترا
پس باید که صحبت و محبت با نیکان کند که حق تعالی بدان
امر کرده است که کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ یعنی باشید در صحبت
صادقان و پیغامبر صلی الله علیه وسلم ترغیب کرده است که
صَاحِبُوا مَعَ الْمُتَّقِینَ یعنی صحبت کنید با متقیان و نیز فرمود
هُمْ قَوْمٌ لَا یَشْقَی جَلِیسُهُمْ یعنی ایشان قومی اند که بیبخت
نشود همنشین ایشان و نیز فرمود اَلْمَرْءُ عَلَی دِینِ خَلِیلِهِ
یعنی مرد بر دین دوست اوست و باید که از صحبت و محبت
بدان بکلی اجتناب نماید که حق تعالی خبر می دهد که یَقُولُ
یَا لَیْتَنِی لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا یعنی چون روز قیامت شود
و ثمره محبت بدان بینند بکویند کاشکی فلان را دوست
خود نکردمی و در آیتی دیکر فرمود اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِینَ یعنی دوستان در کارها بروز

قیامت

[illegible] مکر متقیان که دوستی ایشان
[illegible] و اکر کسی کوید که من چنانم
[illegible] غایت عزوی است که پیغامبر علیه
[illegible] الصالح کمثل العطار ان لم یحذک
[illegible] عطره عبق بک الجنة [illegible] الجلیس
[illegible] ناره عبق بک دخانه و ر الجنة یعنی
[illegible] نیک همچون عطارست اکرچه ندهد او ترا
از عطر خود اما برسد بتو بوی آن و مثل همنشین بد
مثل کوره آهنکرست اکرچه نسوزد ترا آتش آن اما دود
و بوی آن بتو رسد ۵ **شعر** بابدان کم نشین که صحبت
بد کرچه پاکی ترا پلید کند آفتابی بدان بزرکی را قطره ابر
ناپدید کند پس صحبت و محبت باید که با همجنس و اهل
خود کند و اهل خود و همجنس خود کسی است که در دین و
اعتقاد و عمل با تو موافق باشد و غیر جنس کسی است که
مخالف در دین و اعتقاد و عمل تو باشد چنانکه مهتر نوح
صلوات الله علیه وسلامه فرمود ان ابنی من اهلی یعنی ای
پروردکار من پسر من از اهل منست حق تعالی
فرمود یا نوح اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ یعنی
ای نوح بدرستی او نیست از اهل تو زیراکه او را عمل صالح

نیست و در آیتی دیگر فرمود و لا ...
یعنی تصدیق میکنید مکر کسی را که ...
پس درویش صادق صحبت نکند با ملو[ک] ... که کی
کار مومنی نشستن با ایشان باکی[زه] ...
غافل و قاریان مداهن و ... فرای جاهل بی‌پرهیزند
و بدترین صحبتها صحبت امردانست که مصطفی صلی
الله علیه و سلم میفرماید که با هر زنی یک شیطانست
آن زن را در نظر چشم خلایق می‌آراید و با هر امردی هژده
شیطانست که او را در چشم خلایق می‌آرایند روایتست که
روزی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو ایوب
انصاری یا ابوذر غفاری رضی الله عنهما یکی ازین
دو پیش منبر مصطفی علیه السلام نشسته بودند و
معاذ جبل رضی الله عنه از کبار صحابه بود قران تعلم
میکرد و معاذ هنوز مخطط نبود مصطفی علیه السلام
بدید بانک برزد فرمود چرا تنها با او نشسته پس منکر زمان
زمان نبوة مصطفی علیه السلام و معلم ابو ایوب انصاری
که از بیران صحابه بود و متعلم معاذ جبل و مقام مسجد
مصطفی علیه السلام پیش منبر مصطفی علیه السلام
وقت نزول وحی بود با این همه مصطفی علیه السلام

با امرد

... ... داده درین روش کار ما که استیلای
... چگونه روا باشد پس باید که از صحبت
... ت و ... ... د تا کرنه ایمان خود بباد دهد و خبر باشد
... ...
ابو حنیفه رضی ... عنه محمد حسن را پس پشت می‌نشاند و
سبق میکفت تا وقتی که امام محمد را ریش تمام بیرون آمد
تا از بهر امام اعظم کسی چنین شانه فرستاد امام بر اصحاب
خدمت می‌کرد امام ... نداد یکی از اصحاب کفت که چرا
محمد را نمی‌دهی امام فرمود او را بشانه حاجت هست کفتند
آری فرمود بعد ازین در مقابل من بنشین و شانه بود داد
بنکر نیکو همچون امام اعظم چه احتیاط کرد و اعتماد بر نفس
خود نکرد و شیخ ابو القاسم قشیری قدس الله روحه کفت
اصعب ترا آفات در طریقت صحبت امردانست هر که خدای
تعالی بدین مبتلا کند باجماع مشایخ قدس الله ارواحهم
او را خوار کرده است اکر چه او را صد هزار صورت کرامت باشد
و شیخ ابو الفتح موصلی قدس سره روحه کفت با سی شیخ که
همه از ابدال بودند صحبت داشتم هر یکی در وقت وداع این
وصیت کردند که از صحبت جوانان خورد سال و امردان بپرهیزید
و اکر نعوذ بالله به صحبت ایشان مبتلا شود باید که دل
و جوارح خود را محفوظ دارد و با ایشان انبساط نکند

[illegible] بودن وصحبت با خوردکان وزیر
[illegible]ت ونصیحت وبارکش وحلیمتر بودن و
باید که تا تواند بار بر یاران ننهد خود خدمت یاران کند
واز ایشان توقع خدمت نکند وهر کس که او را کاری فرماید
اطاعت کند وباز نماند وخود هیچکس را نفرماید وچون یاران
جمع شوند باید که کسی را که شیخ مقدام کرده باشد او را در میان
خود پیشوائی سازند در هر چیزی وبرای خود هیچ کاری
نکند واگر شیخ کسی را مقدام نکرده باشد یکی را مقدم کنند
که بعقل از همه راجح باشد پیر کسی را که بهمت عالی باشد
پیر بعلم طریقت پس بسن بزرکتر پس بخلق بیشتر پس براه
فقر قدیم تر پس با دب تمام تربیت بدر یا فتن شیخ سابقتر
وشرط صحبت اینست که میان یکدیگر خصومت وبحث
کردن وزحمت دادن وبر دیگری غلبه کردن وغیبت وسخن
زشت کفتن وطعن کردن وسخن چینی کردن نباشد
که این افعال میان عوام مسلمانان نباید خاصه که اهل
طریقت وتحقیق باید دانست که راه خدای تعالی از منازعت
ومجادلت با یکدیگر وستیزه وریا کاری کردن وبنفس
پیش آمدن بعید وناکس است هر کس که در وی یکی از این افعال
باشد او از اهل طریقت بیگانه است ودرین افعال هیچ کس

با ادب وحرمت ایشان ابدارد [illegible]
مصحبت کبار از توفیق وزیرکی [illegible] با [illegible] کی
صغار از حماقت وخذلانست وباید که صحبت [illegible]
نکند وزفق کردن با زنان وبرابری وخواهری کردن
وسخن با ایشان کفتن اگرچه هفتاد وهشتاد ساله باشد
کار [illegible] طریقت نیست واگر مرید معیل باشد جز بقدر
احتیاج با زن صحبت نکند ونیز با جاهل وکم عقل صحبت
نکند بلکه صحبت کند با کسی که عاقل وخوش خلق باشد
ومبتدع وفاسق وحریص بر دنیا نباشد ومرید صادق
در بدایت باید که با شیخی دیگر وبا مریدان شیخی دیگر وبا
هیچکس صحبت نکند وچنان بماند که دختر بکر تا الفت طریقت
شیخ خود در دل او مقرر شود محقق شود بعد از آن
ندارد پس اگر صحبت کند باید که با مریدان شیخ خود بر
حکم فرمان شیخ صحبت کند وآداب صحبت رعایت نماید
که صحبت چون با ادب نباشد بار زیان صحبت بود کردد
وآداب صحبت اینست که با هر یکی بر قدر مرتبه
او رعایت نماید صحبت با بزرگان باحترام وخدمت و
توقیر وقیام نمودن باشغال ایشان وصحبت با همسران
بتازه روئی وانبساط وموافقت وبذل واحسان تا وقت

چه حکم

معذور نیست و در کاری که مرد را از [illegible] که کسی
اندازد مسامحت نشاید [illegible]
مواخذه کنند که نسیان کار غافلان و کار
هوشیاری است و لیکن شهوا که شیم [illegible] بعضی که [illegible]
نیز از آدمی [illegible] و عفو کنند اما [illegible]
باشد و نفع آن خاص بنفس ایشان راجع شود [illegible]
و عفو کند و در کاری که بر وجه انصاف نیست باشد [illegible]
را مسلم ندارند مگر آنکس را که بخرقه مقدم [illegible] باشد و
بخل و حسد و بغض در عطاها خدای تعالی که [illegible]
روا نیست و شرط صحبت آنست که هر چه در ملک باشد الا
ما حرم الله تعالی از آنجو زیادت اختصاص نه بیند بلکه
یاران را در آن مساوی داند بلکه ایشان را بیشتر حق داند
و باید که بر زبان این لفظ نراند که فلان چیز از آن من و
فلان چیز از آن تو و این چرا کردی و چرا نکردی هر که خود را
وانچه در دست اوست از آن یار نداند صحبت با وی صحیح
نبود یاری آنست که یار در مال تو همچنان تصرف کند که در
مال خود بی گفتن تو و ترا در خاطر نگذرد که چرا با من رزی
تکلف داد تصرف او ترا خوش آید و شکر گوئی و هذا میان
این طایفه عاریت دادن و ستدن نمی شاید پس باید که

مال

[illegible] فرح دارد و در مال یاران طمع نکند و انصاف
[illegible] به عجز و نقصان
[illegible] معروف باشد و توقع از دیگران نکند و هر نفع که
[illegible] رسد آن [illegible] شمارد اگر چه اندک باشد و انچه از
[illegible] را اندک داند اگر چه بسیار باشد و در نظر
[illegible] یاران نتیجه خود نعمتی مخصوص
[illegible] باید که بهیچ وجه بر یاران بالکه ترفع و نیوسته
[illegible] نظر کند و صفات و آداب پسندیده از ایشان
[illegible] در وقت آن بران کار کند و لیکن شهوا یار تغافل
کند و عیبهاء یار خود را از خلق پوشیده دارد و نیکیها یار
اظهار کند و اگر مکروهی از یار برسد صبر کند و نفس خود را
حمل کردن نرهد بلکه با وی تواضعی زیادت از معهود کند
و باید که هر عیبی که در ان نصیحت پسندیده بود اگر چنان
عیبه یار مشاهده کند نصیحت فرماید و او را بران تنبیه
و اطلاع دهد تا او در ازاله آن بکوشد و نشان محبت اینست
که انچه خود را روا ندارد باید که یار خود را نیز روا ندارد و
نصیحت را بدل و جان قبول کند و بر خود منت شمرد که
هیچ نعمت ورا این نیست که کسی بعیب خود اطلاع دهد و هر که
نصیحت بخوشی نفس قبول نکند نشان اینست که در صدق

او فضلی هستند و بایدکه میان یاران [illegible] کسی
حقارت [illegible] [illegible]
[illegible] مقدم کنند، اکر [illegible]
بودن منازعت و عناد [illegible]
[illegible] صادق باشد و برادر [illegible] کسی
[illegible] فاضل کرداند و تعظیم دهد باید که [illegible]
تعظیم دهد و فاضل کرداند و حقوق [illegible]
و باید که در میان خود ادای حقوق را [illegible]
نکنند و در صحبت میان ریشان نکاهدارند [illegible]
کنند که موجب ملالت نفس شود و نه کلی بسط و مزاح که
سبب طغیان نفس قرینا السوء کردد و در مزاح طریق صدق
نکاهدارد چنانک پیغامبر صلی الله علیه وسلم زنی زال
را دید فرمود هیچ زالی در بهشت نخواهد رفت آن زن
اندوه و غم یاد کردن کرفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
کفت جوان کنند و در بهشت در آرند و باید که بر ملازمت
صحبت یاران خود حریص باشد و از مفارقت محترز و
باید که مرید در جمله امور مهمانی و شادی و غم همه متعلقان
و مریدان پیر باشد و صحبت جز با ایشان نکند و اکر
نعوذ بالله بار در کبیره افتد و امید خلاص یافتن ازان

باشد

[illegible] هر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سابق و اکر صحبت
[illegible] پیش آید
[illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] که جهل [illegible] تحمل
[illegible] باشد [illegible] شعبی را دشنام داد شعبی کفت اکر در سخن
[illegible] غفر الله لک شیخ ابو عبد الله خفیف
کفت [illegible] بخدمت شیخ ابو عمرو [illegible] رفتم او مرا بسیار سخنان
[illegible] کفت کفتم یا شیخ مراد تو ازین سخنان عبد الله خفیف است
کفت آری کفتم او را بشیر از کذاشتم آمدم یعنی هستی خود را کذاشته
آمدم شیخ تبسم کرد و شاه شجاع کرمانی کفت هر که بچشم خود در خلق
نظر کند خصومت او با خلق هرکز بپایان نرسد و هر که بچشم حق
در ایشان نظر کند در افعال ایشان را معذور دارد و بدیشان
مشغول نشود پس باید که هیچ مسلمانی را حقیر ندارند که پیغامبر
علیه السلام فرمود بس است مرد را این که برادر مسلمان را حقیر دارد
و مشایخ فرموده‌اند هر که خدای را بنده می‌شاید ترا نیز برادری شاید
پس بدانکه مرید اکر بعلم محتاج باشد بحکم اذن پیر بعالمی که عامل
بر علم و معتقد مشایخ و محب پیر او باشد برود و علم آموزد و حقوق

ولکنا بر استاد [illegible] رعایت نماید [illegible] اکر کسی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تو کفت [illegible] از استاد [illegible]
[illegible] استاد [illegible] نظر نکند بلکه [illegible]
چنانکه در نماز [illegible]
میان راه رفتن چیزی نکوید [illegible]
استاد نعلین ببیند که ظاهران بر [illegible] بد در حق [illegible]
در علم آن آیات و احادیث و حکایات که در باب عالم بی عمل وارد است
بخواند علماء بی عمل را اهانت نکند که پیغامبر علیه السلام فرموده
است من اهان لعالم فقد کفر یعنی هر که اهانت کند عالمی را بدرستی
او کافر شود ولیکن باید که سر و حکمت ان آیات و احادیث بفهم
کند و آن اینست که چون حق تعالی قوام دین بر علم نهاد لاجرم
فضیلت اهل علم بمبالغت بیان کرد تا خلق اهل علم را بنظر تعظیم
و تکریم ببیند و از فضیلت ایشان بسیار بیان شده و توبیخات در
حق ایشان نیز بیان شده تا ایشان مغرور نشوند پس خلق را
نشاید که در توبیخات اهل علم غور کنند و ایشان را اهانت کنند
بلکه در فضیلت ایشان نظر کنند و ایشان را تعظیم دهد و اهل علم
را نشاید که در فضیلت خود نظر کند و مغرور شود بلکه در توبیخات

خود

[illegible] در علم مراتب [illegible] را [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و بعضی
[illegible] هم جاهل و بعضی باشند که نه
خود [illegible] باشد که خود نداند و خلق
داند [illegible] مرتبه استعداد باید همچنان
برایشان [illegible] مرتبه دیگری نیز استعداد باید تا حق تعالی کسی
را [illegible] تواند دید مراتب و کرامات مشایخ را قدس الله تعالی
ارواحهم **باب هفتم در بیان آداب احوال مختلف که در**
هر وقت رعایت باید کرد اگر خواهند که از ارادت کسی
بپرسند بگویند که مخلوق کجا شدید یا توبه پیش که کردید یا سوگند
که دارید یا تعلق باکه کردید یا دست بیعه که گرفتید اما نگویند
که تو مرید کیستی که این لفظ وقتی گویند که از کسی بی ادبی ببیند
و اگر نه می رسد او را که بان خواست کند از گوینده و بگوید که در
من چه بی ادبی دیدی که این لفظ مرا گفتی و اگر کسی را از وضو
بپرسند بگویند که حاجت بتجدید وضو هست یا تجدید وضو
خواهید کرد اما نگویند که وضو داری یا نه و نگویند کسی را که از خود
بزرگ باشد پس و پامرتبه وقت نماز شد برخیزید نماز بگزارید

حکایت [illegible] بر [illegible] کمان کوید واکر [illegible] کسی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اختیار [illegible] مستراح [illegible]
اما بهتر آنست که دستار وکلاه دور کند [illegible] دیکر [illegible]
در مستراح در آید وصوفیان در طهارت وطراوت [illegible] جامه
وچیزها دیکر کوشش میکنند که خدای تعالی کفت اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی بدرستی خدای تعالی دوست
میدارد انرا که بمبالغت پاکی کند وپیغامبر علیه السلام فرمود
الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ یعنی پاکی نیمه ایمانست ونیز فرمود
بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى النَّظَافَةِ یعنی بناء مسلمانی بر پاکی صافیست
ونیز فرمود اِنَّ اللّٰهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَطَيِّبٌ يُحِبُّ الطِّيبَ
یعنی بدرستی خدای تعالی جمیل است دوست میدارد جمال را
وطیب است دوست میدارد خوشبوئی را پس ایشان
تن را پاک دارند جنب ونجس یک لمحه نکذارند بلک پیوسته
باوضو باشند ودر آب وضو وغسل وجای آن احتیاط تمام
کنند وتن را خوشبوئی دارند وهرچه کریه منظر وبوی بد باشد

ونظافت

برخود بنوازند

[illegible] ودیکر [illegible] وغیر آن وجهم وکریش
[illegible] وپیشانی [illegible]
[illegible] وسنت دست وپای [illegible] را کوتاه
[illegible] پریشان وبدحال
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] در آمد پیغامبر علیه السلام اشارت
کرد [illegible] آراسته کن آن مرد برخاست
[illegible] کرد آمد پس پیغامبر علیه السلام فرمود اَلَيْسَ هٰذَا
[illegible] اَحَدَكُمْ كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ یعنی آن حال بهتر
است از آنک همچون شیطان می نمودی پس بنکر پریشان حال
را پیغامبر علیه السلام بشیطان تشبیه کرد وجامه پاک کرده
باحتیاط تمام ومعطر پوشند وبرخود دارند وجامه پلید
با شبهه نپوشند که پیغامبر علیه السلام یکی را دید با جامه
ریمکین فرمود اَمَا يَجِدُ هٰذَا مَا يَغْسِلُ بِهِ الثِّيَابَ یعنی مکر
نمی یابد اینکس چیزی را که ان جامه را بشوید ونیز فرمود اِنَّ اللّٰهَ
يُبْغِضُ الْوَسَخَ یعنی بدرستی خدای تعالی دشمن دارد ریم را
ونیز فرمود هب اِنَّ الْفَقْرَ مِنَ اللّٰهِ فَمَا بَالُ الْوَسَخِ مِنَ الثِّيَابِ یعنی
انکار ونکیر که فقر از خدایست عز وجل پس چیست حال
ریم از جامها اما آنکه روایت که کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

تعظیم ... [illegible] ... کسی

وهرکه ... [illegible] ... است [illegible]

وی ... [illegible] ... نیست استادن [illegible]

است [illegible] تعظیم کسی که [illegible] ارادت [illegible]

فی ... [illegible] ... اما [illegible] بعض

تعظمونی فی بیت ربی یعنی تعظیم مکنید چرا ... [illegible]

مخدوم جهانیان قدس الله روحه فرمود که این ... [illegible]

تواضع است نه مرادنهی ومرید باید که انجا [illegible] آید

که مرید هرگاه که خود را [illegible] تا باوی [illegible]

بچشم تعظیم در وی نکرند بدانی که فلاح در وی [illegible]

است و بجایی نرسد ومرید را نشاید که خادمی با خود کیرد

ومصلا وابریق ونعلین کرفته برد که این شیوه مشایخ

است ومرید را نسزد که بشرف اباواجداد بسیادت یا

بشیخی ویا دانشمندی فخر کند خود را از همه شکسته تر

بیند که هرکه شکسته ترست بحضرت عزت نزدیکتر ست مرید

باید که در راه منبخت ومترفع وار نرود بلک منکسر ومنخفض

شده برود ومرید باید که در دل عهد کند با خدای عزّ وجل

که درین جهان ودران جهان باکسی خصمی نکند وهر کجا که

حق من است ازان باز آمدم وبرای دعوی بر حاکم نرود وبرای

مال

... [illegible] ...

... [illegible] ... حاضر ... [illegible]

... [illegible] ... نهی

... [illegible] ...

... [illegible] ... مرید ... [illegible]

... [illegible] ... سولشد را [illegible]

... [illegible] ... نتوانند واگر نتوانند مهلت

... [illegible] ... نکنند اما ... [illegible] که ... ادا کند واز تنک

... [illegible] ... واگر مرید ... [illegible] است در رزق وپیر را نیک

... [illegible] ... تصور کند وان تنکی معیشت پیر

... [illegible] ... داند اگرچه بیند که کاه کاهی شکایت میرود

... [illegible] مصلحتی حل کند وتحقیق داند که پیر را بمرید احتیاجی

نیست ومرید را نشاید که اشکار اکند کاری وشغلی که پیر را

دران پوشیدن مصلحت باشد ومرید کوشش کند که بعد

سنت بامداد تا اشراق وبعد عصر تا فراغ از اوابین سخن

باکسی نکند مکر بضرورت اما مشایخ ازین خارج اند ومرید را

[illegible] باید که در دل کند که شب افتتحینی کنم در روزی بر آید

[illegible] کنم بلک هرچه پیش آید هم نفس وقت خود سازد

مهلت واهمال نکند هر ومرید پیر را در نماز راستا بحا [illegible]

تصور کند وهرکز کمان نبرد که خواجه جنید ویا خواجه با

یزید ویا کسی دیکر در عصر همچون پیر اوست واکر بتحقیق

معلوم کند که [illegible] اگر کسی
نکند [illegible] مرید [illegible]
پس [illegible] بیت بار نوازد [illegible] ارادت [illegible]
کشاده کرده طرف خود بردو مرید [illegible]
[illegible] و معین [illegible] که تعلق دارد [illegible] باجید عاده
مرید نه در صحبت و نه در مرض و نه در وظیفه خود [illegible]
که سعی آن اورا جمیع سالت آن مقام را ترک کند و خراب شود
واگر مریدا رحمتی بیش آید بگوید الحمد لله [illegible]
و در ادای ورد اهتمام بسیار نماید و فوت نکند که وقت کار [illegible]
است و مرید در مشغولی اوراد و عبادات و اربعینات طلب
دیدن انوار و آثار و کرامات نکند و اگر بی قصد چیزی ببیند
دل بران ننهد و نیز باید که طالب شیخ الغیب و ابدال و اوتاد
و خضر نباشد همین طالب خدا باشد با ایشان چه کار و
مرید در هر مجلسی که در آید هر جا که جای یابد بنشیند برای
صدر نرود و اگر بنشانند در صدر بنشیند ستیهش
نکند و اگر کسی در حق درویش نیکی کند او را دعا کند بگوید
جزاک الله خیرا و اگر یکی را عطسه آید و از وی حمد شنود
بگوید یرحمک الله و ان حرمت و چون بر چیزی نظر افکند بگوید
اللهم بارک فیه و چون بر اسپان و یا بر زراعت و یا بر دختر

نظر

[illegible] اگر احتیاج
[illegible] حاضر نشود و مرید را نشاید که
[illegible] یک بقفی بنشیند [illegible] مستان
[illegible] مسجد و خانقاه اولیای راست
[illegible] و اگر اول پای چپ نهد در درویشان از وی ما
جرا طلبند و مرید باید که شکرانه و ماجرا که میان درویشان
[illegible] است [illegible] خشنود [illegible] و مرید را از دو ختی
[illegible] چاره نباشد و باید که صفت کاهلی اصلا نباشد
درویش اگر در خانه یکی تمام روز نباشد شب آنجا نباشد
و اگر شب بوده باشد روز آنجا نباشد و هت درویش فراز
کرده نداند و مرید را باید که هزل و قهقهه و طیبت بسیار
نکند و بهیچ نوعی فحش و سخنان شنیع و سبک بر زبان
نراند و بر امرد و عورت نظر نکند و اگر بی قصد نظر افتد
فی الحال نظر کوتاه کند و توبه و استغفار کند و نشاید که
کسی را لقبی مکروه نهد و نباید که غیبت و دروغ و
بهتان گوید و مرید را باید که در موطوءه پیر طمع نکاح
نبندد زیرا چه این در طریقت شره است و اگر قوال
چیزی بگوید مرید را نشاید که بشنیدن آن بحضور پیر
گریه کند و با اظهار حالی کند همی نظر بر پیر دارد و پس

[illegible] بنابایکه تکیه [illegible] [illegible] کرکسی
[illegible] بخود [illegible] [illegible]
با [illegible] [illegible]
[illegible]
بلکه [illegible] طالب [illegible] [illegible]
شیخ [illegible] [illegible]
شیخ ننماید و این هم نکند [illegible] [illegible]
من هیچ نام هیچ خبر ندارم [illegible]
سخنان نکوید و من ندانسته‌ام کتب [illegible]
حقایق و دقایق نبشته‌اند چنانکه فصوص و تمهیدات
عین القضاة وغیر آن مطالعه کند که ان طالب را از طلب
باز دارد و بجایی نرسد بلکه ان کتب مطالعه کند
که طلب را بیفزاید و اگر خدای تعالی دانشمندی را طلب
این راه روزی کند اما این اعجوبه نادر و از قبیل محال
عادی است با اینکه او آن قدر که خوانده است و یاد کرده
و دانسته از همه بیکبار خاطر بر کند و خود را از جمله
جاهلان و عامیان و اما ملکان [illegible] افتاکان شمرد و خود را
چنان سازد که وی همان زمان از دار الحرب آورده‌اند
بدین طریق بیش بیرود و آنچه پیر فرماید بر آنچ بوارد

بشنود

[illegible] یاخته
[illegible] یکی بلک
[illegible] علیه السلام [illegible] رتل
[illegible] علیه السلام [illegible] الحق
[illegible] علم
[illegible] حکایت
[illegible] که این خیال مانع
[illegible] دانشمند را یاران بپرسند
[illegible] نکداشت [illegible] آمدی ترا این چه حاصل
[illegible] چیزی چشیده باشد و قطره از این دریا
در کام او چکیده است همین جواب کوید این زمان مسلمان
شدم بدین معنی که بیش از این صورت اسلام داشتم
اکنون بمعنی رسیدم و مریدا که متعلم باشی باید که
در سخن مرائی نباشد و در بند اثبات سخن خویش
نشود اگر بیشینه سخن موجه کوید و خود بدان ملزم
شود این سخن قبول کند و اندوه نکند و بیشینه را حرمت
دارد که از وی نفع رسید و هر بار که با کسی مباحثه افتد
پناه بخدای تعالی خواهد کرد تا شوم کدورت نفس در
سوزان نشود و از خدای تعالی خواهد که سخن حق بر زبان

حضم را ند تا نفسی شد [illegible] اگر کسی
خود نمائی که در مباحثه علم [illegible]
و مرید متعلم در مجلس ابتدا سوال نکند و اگر استفسار
و استفادت کند روا باشد و مرید را عمل بر نجوم کردن
خطا است و اگر طالب صوفی [illegible] در طب تعلقی کند شاید
زیراک طالب صوفی را صحت [illegible] طلب کلی است پیش
از انچه حمیه بایدکرد بکند و انچ مکار باید داشت بدارد
صوفی را اگر گویند آنچ اندر روز بعضی فرض فوت شود
بجای او اگیرند گویند راست است اما در بجا آوردن
وی دلائی دیگرست که همان کس داند بجدی میگویند
که کار بنا بر آن بهشتی که در ان نماز نباشد و اگر مرید
شاعر باشد بشعر مشغول نشود اما اگر بدیهه بی تامل
وتفکر بر حسب حال چیزی باید بگوید و روز کار خویش در ان
صرف نکند و آن کاری نداند و اگر مرید را از سود تجارت
البته چاره نیست و اهل و ولد دارد تجارت کند بشرط
انک دل را متعلق ندارد چنانچه مردم سوداگر که روز
و شب در هوس ازدیاد مال می باشند نوعی که یکی بیکنیم
و یاد و سود و مال و حساب در دل نقش می باشد و باید
که در سفر تجارت خواندن و گزاردن فوت نکند در راه

بخوانی



